

١٨٨/ع



بنیاد محقق طباطبائی
نسخه ع ١٨٨

$\lambda \in \mathcal{O}$ 

بنیاد محقق طباطبائی

نسخه ع ۱۸۸

سما

الامم المتحدة
مجلس الأمن

الحمد لله

تملكته في عام ١٣٠١ وانا خدام الشريفة
الطاهر محمد بن محمد يار ابن محمد رضا بن محمد شيخ
ابن محمد يوسف ازاد الاثر كما
التمسكت للاثر

۱۳۰۰

کتابخانه متکوة

شماره ۸۴۵
هدیه آقای سید محمد شکو به انشکاه تهران

۱۳۴۸ / ۱۳۴۸

[شرح دعا الیهام فی شرح دعای صغری قریشی] یعنی دعای صغری قریشی ۸: ۱۹۲ که مقصود لاسوعزی یا ابوبکر و عمر است (ذریعہ ۹: ۱۰) .
 فارسی تالیف مهدی بن علی اصغر بن یوسف قزوینی است که بنام سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵ -) نگاشته است . آغاز: سیاسی و کتابش
 در آغاز کتاب گفته: چون کتاب «دلیل الدعاء فی شرح علی الحیاء» را تالیف می کرده به شرح این دعا رسیده ^{جینا} دیده است که از اجداد باگترش
 گزارش دهد (ص ۲) او گوید: در شرح این دعا کتابی بنام «شرح الولاد» نیز نزد اوست (ذ ۱۱: ۲۳۶) باین شرح عربی دیگر پس بهر دید که شرح
 خود را به فارسی بنکارد . آزاد در حد اصل به شماره فقرات ^{و جملہ های دعا} . سپس فهرستی برای آن ساخته در ۵ باب . در هر باب مطالبی ذکر می کند و
 معنی می کند که در کدام اصل کتاب و کدام ص یاد شده است ! تاریخ پایان دادن به آن چهارشنبه ۱۳ ح ۱۱۱۶ - ۱۱۱۶ هـ بوده است (ص
 نسخہ حاضر عکس فنی مشکاة (دانشگاه ۱۳۵۵) است در ۱۱۲ (ص ۱۷۷) پایانی یافته است .
 ترجمہ عربی این کتاب در ذریعہ ۴: ۱۰۲ یاد شده است . احوال مؤلف در امل الامل (۳۰۸: ۱۲) آمده است و ذریعہ ۴: ۶۶۴

فهرست دانشگاه قزوین ۱۱۲-۱۱۵

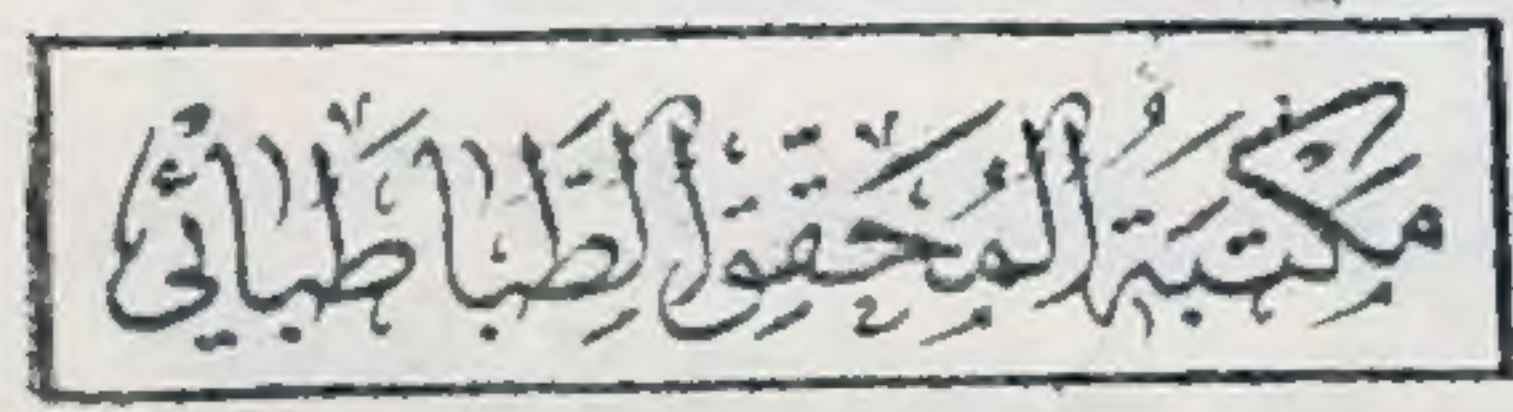
سال تالیف ۱۰۸۸ در ۲۰ ص آمده است .
 دفاع از علاء و شعر ایشان ص ۵



بنیاد محقق طباطبائی
 نسخه ع/ ۱۸۸

۱۱۹۵
 زنده

مانند این کتاب است :
 (نسخه غیشی در شرح دعای صغری قریشی) [ذریعہ ۲۴: ۱۵۶] : از میر سید علی بن مر قضا طبیب در زخولی موسوی . صاحب تذکرہ در زخول
 آغاز: [الحمد لله الذی رفع ... الناجین] ۰۰ [آخر: چون قلم سیمت رقم در اینجا رسید ... خواننده ملال نگردد] . تالیف محرم ۱۱۶۶
 نسخہ ها: ۱- مهدی شرف الہی خط علی محمد در زخولی ۱۳۵۸
 ۲- لفرانہ شیرازی تبریز ۲۹۴ ص



عرفه الله در ابرار جنت نشان بخورش و رابکان کشته و قهرمان سلطوت و جلالت آن خدایوزمان بلسان طاهر و
خاطر سنیان را بنوعی برنوشته که الحمد لله و المنة و برین مرز و بوم کسب انبیه با کفیه معدوم گردیده و الظایط و طایفه
باغیه دست تعدیر کوناه کرده و بواصف صفت هم بخود دزدیده اند و فاطمه قاطین ایندیار خصوصاً سادات عالی تبار و فضلا
و علما و صلحا و ابرار مشمول احسان الغام عالم آن پنهانند بر فاه حال و فراغ بال مشغول عالم دوام حولت بزرگوار
لهذا انبیه است که شکرانه این نعمت عظمی و موهبت کبر در طی بیان دقایق مرز و درین دعا و شرح حقایق مکنونه
درین کنج گران بهانه اجماع تصریح بولاء و تعضید حال اعدای درجاء و ائمه و امیر صادق است که نواب آن بزرگوار
فرخنده اند از آن ظل الله درین بین عاید کشته مگر برکت این نواب و تبرادر عداد مخلصان در آید اما چون آن
مقام پنجایش بطلان نمیداشت در اینجا ترجمه تحت اللفظ را گذاشت و بر دست بهمت الزام نمود که بعد از فراغ از
الکتاب بعون الله الودود و سحریر شریح بیسوط پرد از دوشمته از مرزوات ایندعا و متین موفقی مصلح ساز
و در هر مقام که دلیلی بر مدح و امانت حضرت علی و آل او علیهم الصلوٰة و السلام یا سبیلی بر ابر قبح و ملائمت خلفاء
بدی حال علیهم السلام بالذیال و الا نیام باید بستم و بر کرد کتب معتبره سنی و شیعه مستطوره باشد قیام و
اقدام نماید و بر طبق مروت و انصاف اظهار حق کند بلا اعتساف هر چند که در بعضی ابواب بعضی اشخاص
از اطناب و الله جل جلاله من یشاء الی صواب الصواب و بنا بر این که امیدوار بر بکرم حضرت بابر رحمت
اینست که بخیر توفیق انجام انبیا را بالغام فرماید که در ذیل داعی بر دعاء و خیر اصدقا و در بعضی و سجد و
در زمره سعد باشد این شرح را در آخر العالمین فی شرح دعاء الصالحین نامیده و آنرا شتمل بر مقدمه و یک
مقصد گردانیده است و الله که بمنتهی التفوق علی ما عجز فایز شود بهر دو مدعی و الله المربحی مقدمه و نقل نمود
که برابر طالب بصیرت را بنقاص ضرورت اول در فضل این دعا و عظیم شأن و در مصباح کفعمی مروت
این بحال مروت که حضرت علی علیه السلام از ادر قنوت و تر یا در عقب صلوات علی خلاف الروایات
نظاوت نموده و در فضل آن میفرمود که کسی که آنرا بخواند چنانست که جهاد کرده باشد در خدمت رسول اللین
بزار هزار تیر در بدر و احد و خین انتهی و چون مطلق لعن بر اعدا و دین مخصوص لعن برای بکر و عمر شقاوت
این ثوابت جلیل دارد چنانچه تفصیل آن در اصل بحث میاید و ایندعا را اجابت انما مشتمل است بر
هر دو مدعی میباید داعی یا ایندعا را می آنها نیز باشد و در مصباح بحار الانوار رحمه الله الغفار در باب
قنوت کتاب الصلوٰة ایندعا را مذکور ساخته و در بیان آن نقل فدا ای که بخاطر فاضل و ابرار است و اسعد

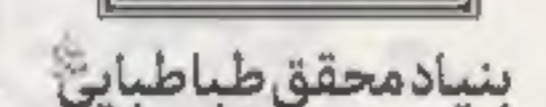
فقط بالمعان
فقط باب قد اقا
فوقه

كتاب الجمل الطائفة

بد القاهر رحمه الله و در توضیح این دعا رسید و از این شرح الوافی شرح الدعای مبدیه بدوخته و بغیر آن نزد فقیر رسید
 حضرت که اسم مصنف و مصنف آن مذکور نیست اما اگر چه بحسب عبارت مبسوطه از شرح الوافی بنماید لیکن چون از
 کیفیت آن وقت تفاوت زیاد است بر آن نادر و کجمنزل که مافی الجار موقوف گشته باشد بالجمله بنابر اینکه هر دو علیه و موقوفه و باین
 وجهه بسیار کم تر بود خامه اخلاص شماره در اینجا بهما تقدیر فرماید بلکه بمقتضای شعر و بهو بقی جابر تقدیر
 مستوجب ثنای الجمیل و برابر رعایت حق شارح درین مقدمه حسب نسب او مذکور گردید و در ذیل هر فقره که کلامی می نماید
 بنظر رسید اصل با خلاصه از این رشته تفریز و تخریر شد شرح محمد حرم علی عامله الله بلطفه الطفی و الطی و ملکنا المل
 الا من در بیان حال این فضل گفته الشیخ اسعد بن عبد القاهر بن السعد الاصفهانی ابو الشافعی کان عالماً
 فاضلاً و محققاً له کتب منها کتاب شرح الوافی شرح الدعای و کتاب توجیه السؤالات فی حل
 الاسکالات و کتاب جامع الدلائل و جمع الفضائل و غیر ذلک بروی عنه علی بن موسی بن طلوع
 و قرأه عند المحقق نصیر الدین طوسی و میثم بن علی البحرانی و انقیس سیم و چون در کتاب احقاق الحق بنماییم
 وستی بسیار بنسخ مذکور شده بنقریب اینکه بعد از آنکه نوبت سلطنت ایران حجتش آن رسیده باشد و حقایق
 اکامه صاحب اخلاق فرخنده او لاجب تو سلطان خدا شده که محمد بن ارغون خان بر باقی خان نام و در سلک پادشاهان
 عقل انکسار داشته و در سل بنو صد و سه هجری لوی و الا یزید و القزایی افراشته او لا سلیقه او مایل بطریقه سنجو
 و ای صنف لویه و ثانیاً بسبب اطلاع بر فساد آن اعتقاد بدینست یعنی که شناسا پیش کمر از مذہب خونی است و غلبه
 و نالان بتوفیق خالق بلاد و عباد خود را از الحاح و عناد متغلی و بنو بوزر تصحیح و صحیح متغلی ساخته فدو ارباب داد و
 سوء اصحاب استعداده و حجت انعامه علی العالمه الشیخ حسن بن یوسف بن المطهر الحلی الملقب بالعلامة شکر الله علیه
 الجمیل و اعطاه الله الاموال و الجلیل راطب منوره و جمعی از مشاهیر علماء سنیان را که در پای تخت التوفیق و تحت حاضر لواء
 محیا حشبه با علامه در تحقیق مسئله امانت امر فرموده بعد از مباحثات طرفین و وقوع مکالمات فیما بین محمد بن یوسف
 مؤید من عند الله علامه را غالب و علامه را مغلوب یافته از مذہب شیعیان یعنی نیز و تافه حنان غایت بجانب
 نفرت مذہب شیعه تا غشیه معطوف و بهمت و الانتم بر ترویج طریقه خود حضرت خیر البریه معروف داشته یعنی
 ایام سعادت ختام را بسلیقه و طریقه ائمه اثنی عشر علیهم السلام الیوم الحشره بکجام رسانیده بیکت آن پادشاه و الاغما
 جمع گشت از علماء اعلام و قومی خطیر از رعایا و عساکر نفرت فرجام که اقصاف بالافاد شد دست از مذہب بطل
 ستیان برداشته بهمت بر ترویج این مذہب و حکما شدند بالجمله باین تقریب علامه علیه الرحمه کتاب کشف الحق و ترویج



۱۰۷
 در این فصل از صفات و احوال و
 و در این کتاب از صفات و احوال و
 و در این کتاب از صفات و احوال و
 و در این کتاب از صفات و احوال و



47. v.

باس
جراح

این بر پایه بکرا نکته تخصیص الی بکروم بلعن در صدر انبند عا و توافل از لعن عثمان و عا جمعه لعن بر پایه بکروم
میکند و در خبر این آسمان و زمین اند ۱ و عا شمس غیبی الله علیه و آله و آیه در باره
جمع کردن حضرت علی علیه السلام از بعد از رحلت حضرت پیغمبر و نمودن مردم با جمع کردن صحابه از راه
جمع کردن غنم از راه عدو و آیه از راه سوزش ۲ عدو آیه از راه سوزش ۳ ول ۴ عدو آیه
و آیه که احوال در دست مردم است احوال در تحریف قرآن و زیاده و نقصان در آن ۵ تسبیح و دل
قرآن بقرآن بعضی آیه که تحریف آنها شده ۶ تغییر کرده در آیه گنیم خیر آمده داده اند ۷ سورانی که
بعضی آنها اسفا شده ۸ دلیل بر سبک و برتری صدایه از قرآن تحریف و تغییر و تبدیلی فیه ۹ اوله قائلین
باینکه از قرآن خبر ساقط شده و از انجمله است تشکیکات صاحب فوافض از فوافض و رد هکلی آنها ۱۰ توجیه بیکدیگر
از قرآن خبر ساقط شده و از قرآن خبر خطا آمده علیهم السلام ظاهر میشود ۱۱ طعن صاحب فوافض در تحریف
آیه الکرمی بر فوافض و رد آن ۱۲ اسفا طرکه در آیه الکرمی شده ۱۳ فضل خاندن آیه الکرمی در سوره فیه از
سب و بیان آنها ۱۴ آیه نور بقره و بیان آنها ۱۵ ساز نزول سوره برات ۱۶ فوافض
قل هو الله احد ۱۷ ترتیب سوره قرآن بحسب نزول ۱۸ امر بقراءت قرآن بدست نور منور ۱۹ عجم در
احوال حضرت فاطمه علیها السلام و صحابه ۲۰ فافض و مدت عمر آن علیها خاتمه ۲۱ دلیل عصمت
۲۲ نزول آیه ذات القریه حو در شان و ۲۳ نزول او با علی علیه السلام ۲۴ تلاوتش الی بکروم و عمر تزویج
او را و جهه عدم رضا حضرت پیغمبر بان ۲۵ بیان آنکه پیغمبر فدرک را با و بخند نمود ۲۶ جهه عطا پیغمبر
فدرک را با و ۲۷ سبب فدرک از حیثیت مبرات طلب نمود ۲۸ جهه اینکه حضرت علی علیه السلام رد فدرک
بخشید علیها السلام نمود ۲۹ وجه تسبیح فدرک باین اسم ۳۰ نام حصار ۳۱ حدود آن مطابق طریقه خاصه
موافق سبب عامه ۳۲ تحقیق فدرک از جمله فی بوده ۳۳ روایه بکروم فدرک را بطریقه منع عمر از آن ۳۴
رد فدرک را بحضرت علی و عباس ۳۵ رد فدرک را بحضرت امام حسن علیه السلام ۳۶ عزم مهد علیا بر رد
فدرک بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام و پیمان شدن از آن ۳۷ رد عمر بن العزیز فدرک را با و داد فاطمه علیها السلام
۳۸ غصبت پدر عبد الملک فدرک را ۳۹ غصبت منصور و وائقی فدرک را ۴۰ رد مامون فدرک را با و داد علی علیه السلام
۴۱ انتفاع مردان فدرک را ۴۲ سبب ششم در فنی امامت شرط و علامات آن معزات ۴۳ اقوال
در وجوب نسب امام ۴۴ شروط امامت نزد شیعه ۴۵ شروط امامت با عراف ۴۶ بکروم ۴۷ طریق تعیین امام

لا
رجح

۹

باس

طریق شناختن امام ۱ عصمت امام ۲ عدالت امام ۳ تجوز بعضی سنن فسخ و جعل بر امام و رد شبهه بر بعضی ۴
اعتراف صاحب کتاب بعدم جواز فسخ امام ۵ صفات و خصایص و علامات امام ۶ بیان خلف امامت ۷ امامت ۸
جایز امامت ۹ امامت و مدعی خروج امام از آن ۱۰ احوال امام در وقت تولد ۱۱ احوال امام در وقت سید
بزرگ امامت ۱۲ استدلال بر اینکه امام سید ظلم نکرده باشد بکرمه الدین الی عده المطالبین ۱۳ سبب
بزرگ امامت ۱۴ علیهم السلام ۱۵ دلیل بر اینکه امامت سید است ۱۶ و بعلت نوح و جبرائیل ۱۷ دلیل
و با صحابه و آل عباس ۱۸ طریق استخراج اسامی ۱۹ از بدو و بنات کرمه انما یزید الله لیدهب
عنکم الرجس اهل البیت و بطریق تطایر اعداء اگر امام الله تعالی را صاحب را بمانده باشد ۲۰ امامت
این نسبت ۲۱ استدلال بر امامت شیطان باین فاسلو اهل الذکر ان کنته لا تعلمون ۲۲ و بجهت
المرئیه الذین بدلو انعت الله کفر ۲۳ و بآیه کنته خیر امه اخراج للناس ۲۴ و بآیه انما یزید الله
لیدهب عنکم الرجس ۲۵ و بآیه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربه ۲۶ و بآیه
اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولی الامر منکم ۲۷ اعتراف بعضی سنن با سبک مراد با و الی الامر در دست
مطلق صاحب فافض ۲۸ استدلال بر امامت شیطان بحديث نوح ۲۹ بیان عزت بنی نوح ۳۰ قصد
هر یک از ائمه علیهم السلام ۳۱ بیان خلق شیطان از نور ۳۲ اوله اینکه حضرت امام حسن و امام حسین
صلی الله علیه و آله نسبت رسول القلی ملا الی فقیهین ۳۳ دفع شبهه بعضی خارج بر اینکه شیطان فرزند پیغمبر نیستند ۳۴
قول بعضی سنن با سبک مبارک حضرت امام حسین علیه السلام نقلیه تبعیه شده ۳۵ اعتراف سنن با سبک حضرت
امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام مد فونند در تبعیه ۳۶ بشارت حضرت
پیغمبر جابر را بر سید کجاست حضرت امام محمد باقر ۳۷ روز و بقات حضرت امام حسن کرم و انتقال
امانت بحضرت صاحب الزمان ۳۸ انتفاع عیبت با حضرت در زمان غیبت ۳۹ استدلال بر سبک حضرت
طاهر بن حنبل بکرمه و عدالت الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم ۴۰ احوال حضرت بعد از
ظهور ۴۱ اشعار بر سبک شهادت دارنده با سبک امام علی علیه السلام علم خود را بپیکر داند ۴۲ سبب ششم در بعضی اشعار
بسمت شیخا حضرت علی بن سبطا علیه السلام وجه تسبیح و بعلی ۴۳ و بزرگ ۴۴ و بعلت نوح و جبرائیل ۴۵ و بعلت
۴۶ و بعلت الله علیه و بسبب تسبیح و بعلی ۴۷ و بعلت نوح و جبرائیل ۴۸ و بعلت نوح و جبرائیل ۴۹ و بعلت نوح و جبرائیل
بر غیر علی و در غیر مقام توبه ۵۰ سبب ششم از جانب پیغمبر با دم الی البشیر ۵۱ سبب اول از جانب پیغمبر با دم الی البشیر ۵۲ و بعلت نوح و جبرائیل

لا
رجح

بِهِمْ مَا فَعَلْتُمْ ذُنُوبَكُمْ وَأَخْلَدْتُمُهَا فِي سَقَرٍ وَلَمَّا أُمِرْتُمْ أَنْ
 تَسْقُرُوا تَابْتِغُوا فِي الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
 سَقَرًا لَا تَبْقَى وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ الْغَنَمُ لَبَدَدٍ كُلِّ
 سَكْرَاتٍ لَهُ وَجَنَاحُ خِفْوةٍ وَمِنْ عَمَلِهِ وَتَمُوتُ مِنْ
 أَرْجَاؤِهِ وَمَنْ تَبِعَ لَوْهُ وَبِطْنُهُ أَذْوَاهُ وَطَرِيدًا أُوءَ
 وَصَادِقٍ لَهْدٍ وَكَافٍ يُخْشَوْنَ وَامَامٍ قَهْرٍ
 وَفَرْضٍ غَيْرِ يُكَذَّبُ وَاشْرَاءٍ مُكَرَّمٍ وَشِرَاءٍ مُرْتَدٍّ وَدَمٍ
 أَرَاءِيكَ وَخَابِرٌ بَدَلُوهَ وَكَفَرٌ بِدَعْوَةٍ وَحَكْمٌ قَلْبُوهَ
 وَارْتِثَ عَصْبُوهَ وَفِيهِ اقْتِطَعُوهَ وَحَتَّى أَكَلُوهَ وَ
 خَسِرَ اسْتَحْكُوهَ وَبَاطِلٌ اسْتَسْوَاهُ وَجَوْرٌ بِسْطُوهَ وَبِفَاقٍ
 اسْرُوهَ وَهَذِيرٌ خَمِيرُوهَ وَظَلَمٌ لَشْرُوهَ وَوَعْدٌ أَخْلَفُوهَ
 وَأَمَانٌ خَانِيَهَ وَعَهْدٌ نَفْثُوهَ وَحَالٌ حَرَمُوهَ وَحَرَامٌ
 حَلَالُوهَ وَبَطْنٌ فَيْقُوهَ وَضَلَعٌ دَقُوهَ وَصَلَبٌ مَزَقُوهَ
 وَخَوْنٌ لَمَزُوهَ وَكُودٌ كُودُوهَ وَكُودٌ كُودُوهَ وَكُودٌ كُودُوهَ

وَشَمْلٌ بَدَدُوهَ وَعَزِيْزٌ أَدْلُوهَ وَذَلِيلٌ عَزُوهُ وَامَامٌ
 خَالِفُوهَ وَحَقٌّ مَنَعُوهَ وَكَذِبٌ لَسُوهُ وَحَكْمٌ قَلْبُوهَ
 وَتَمُوتُ مِنْ أَرْجَاؤِهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ الْغَنَمُ لَبَدَدٍ كُلِّ
 سَكْرَاتٍ لَهُ وَجَنَاحُ خِفْوةٍ وَمِنْ عَمَلِهِ وَتَمُوتُ مِنْ
 أَرْجَاؤِهِ وَمَنْ تَبِعَ لَوْهُ وَبِطْنُهُ أَذْوَاهُ وَطَرِيدًا أُوءَ
 وَصَادِقٍ لَهْدٍ وَكَافٍ يُخْشَوْنَ وَامَامٍ قَهْرٍ
 وَفَرْضٍ غَيْرِ يُكَذَّبُ وَاشْرَاءٍ مُكَرَّمٍ وَشِرَاءٍ مُرْتَدٍّ وَدَمٍ
 أَرَاءِيكَ وَخَابِرٌ بَدَلُوهَ وَكَفَرٌ بِدَعْوَةٍ وَحَكْمٌ قَلْبُوهَ
 وَارْتِثَ عَصْبُوهَ وَفِيهِ اقْتِطَعُوهَ وَحَتَّى أَكَلُوهَ وَ
 خَسِرَ اسْتَحْكُوهَ وَبَاطِلٌ اسْتَسْوَاهُ وَجَوْرٌ بِسْطُوهَ وَبِفَاقٍ
 اسْرُوهَ وَهَذِيرٌ خَمِيرُوهَ وَظَلَمٌ لَشْرُوهَ وَوَعْدٌ أَخْلَفُوهَ
 وَأَمَانٌ خَانِيَهَ وَعَهْدٌ نَفْثُوهَ وَحَالٌ حَرَمُوهَ وَحَرَامٌ
 حَلَالُوهَ وَبَطْنٌ فَيْقُوهَ وَضَلَعٌ دَقُوهَ وَصَلَبٌ مَزَقُوهَ
 وَخَوْنٌ لَمَزُوهَ وَكُودٌ كُودُوهَ وَكُودٌ كُودُوهَ وَكُودٌ كُودُوهَ

العنق
 العنق
 العنق

وَالْمُتَّقِينَ يَجْعَلُ لِكُلِّ فِرْقَةٍ كَلَامًا بَاحًا
وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى بَغْيٍ وَيَفْرُقُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ
بَعْدَ إِزَانِ جِهَارٍ تَبْكَوْا اللَّهُ عَذِّبَهُمْ عَذَابًا يَسْتَحْيِيهِ أَهْلُ
الْأَرْضِ الْأُمِّيَّةُ لِلْعَالَمِينَ

وشرح این دعا عظیم است و در ضمن یکصد اصل بیان میشود

اللهم اقول در لفظ جلالت بسیار است و صاحب قلموس گفته که اختلف فيها على عشرين قولاً ذكرتها في المبسوط اصحها علم غير متفق انتهى اما حق الملائكة وصحت شتاق است واللهم بمعنى استحق عبادت بشهواته ووافاق ولفظ طوبى او نزود هر عاقلی که مخفی بعضی باشد و تفصیل این باجمال و روی بر اقوال ظاهر میشود از آنکه در توضیح این کلمه طلبه مذکور کرده ام در کتاب دلیل الدعاء فی شرح عین النبوة در توضیح اللهم اقوال و با مختلف است کوفون و قوار گفته اند که اصل این لفظ یا الله امنا بالخیر و بهی یعنی خدا یا قصد این را بخیر یا بمعنی که حاجت را و اگر کسی بگوید تخفیف در دعا بهتر است و فعل فعل امر است و معنی آن تخفیف شده و بصورتی گفته اند که اصل آن یا الله بود پس فندارند و میم را عوض کنه افزوده اند و از هر دو تفریح برقرار و کوفیل برادر کرده و در صورت لازم مساند که اگر ام حذف نموده باشد یا پس که حذف خلاف قیاس است و ایضا در اللهم امنا یا خیر تکرار نیز لازم میاید انتهى و بخاطر قاصد میرسد که نظیر این حذف التزام در همه اسم که در اللهم است در صورت خطی باشد یا این که انفره یا فاعل یا لام فاعل است علی الاکثر پس چه از هر دو دان لوید اینجا نیز میتوان گفت و اقل یا قنع به نیست لیکن کثر استعمال تخفیف در آن مطلوب است و تکرار بر این کید بسیار است یا پس که ممکن است که مراد بخیر از هر مراد بخیر باشد یا حال در جواب بدو است و میاید پس تکرار لازم نمی آید کمالاً مخفی و صاحب کتاب الانوار که در کتاب الطهارة بعد از غسل نه فرجه او گفته که شیخ رضی از او کرده باشد میگوید اللهم لا تؤتمم بالیخیر و شیخ بهائی کلام شیخ رضی را رد کرده که لا تؤتمم بالیخیر یا امنا بالیخیر منافات ندارد و شیخ بهار رد کرده اند که مقصود کثرت رضی نیست که اگر آنکه فاعل گفته می شود میاید پس لا تؤتمم بالیخیر عطف باشد اگر کسی سببی را بزرگ عطف نیست و این را نیز رد کرده اند بریکه عطف در جمل صورتی و قتی و در جمل



بنیاد محقق طباطبائی

که بطلبین هر دو مذکور شدند و شاید بعضی بنیاد بر این است که مقصود رضی از این است اللهم لا تؤتمم بالیخیر میگوید نعمت کرم و بنابر آن تا قضا لازم می آید لیکن تعجب از شیخ کرم بنابر غایب بوده بدو و لایب است که در مقام محاربت است و امری که لایق و نمیدانند تغییر از محلی ممکن است تعجب از خداوند تعالی و در محاربت لعان فرموده ان الله علی ان کان من الکاذبین و ایضا و میگویند غضب الله علیها ان کان من الصادقین که در هر دو مقام علی میگوید بنیضینه کلمه انتمی مقصود از الهامه و بخاطر قاصد میرسد که لا تؤتمم بالیخیر و مراد از او با اینست که میگویند مراد از خداوند تعالی با کثرت نیست و نه دعا و بار بار خود خرداند از او هر چند که آن خبر نباشد و عطف مثل لا تؤتمم بالیخیر حاصل می شود یا الله امنا بالیخیر ازین است خدا را مستحق شکر و عباد را مراد و باید عبادت است که مذکور میشود و بعد اللهم و بنابرین عطف که در اصل اللهم اغفر لنا کلمه تنافس و جواب سوال شویم است که با بعد از قول اللهم سوال شده که حاجت تو چیست و حاجت من چیست گفته اغفر لنا پس اللهم را بول دعا نظیر این است در اخوان و برین عطف برور اللهم امنا یا خیر تکرار لازم نمیشود چنانچه از هر دو تفریح کرده بود و در اللهم لا تؤتمم بالیخیر تا قضا نیست چنانچه بعضی گفت اند که مراد از این است از سبکه مراد بخیر مقدر غیر مراد بخیر مذکور است و بنابرین عطف و مثل اللهم اغفر لنا ضرورت چنانچه ظاهر است که مراد از این است که در موردی عطف میگوید یا الله امنا یا خیر در دعا صحیح است که مراد است بقوله علیه السلام اللهم واصل الی الباعین بهم جنت الی و قوله علیه السلام اللهم و من علی بیاض و ولدی و او در اینها باز آمده است تنافس و بار عطف بر اقل اللهم میاید چنانچه کما گفته اند و بنابرین عطف کوفیلین و قوار بخاطر قاصد میرسد که ممکن است که انوا و عطف باشد مدخول بخیر را برام که در اللهم است از قبیل عطفیه کمالاً مخفی علی البصیر و سایر متفرعات این دعوی بر فعل کرده ام در رب انفره الفراء فی محبت اللهم من الاسماء الی من اراد الطلاع علیها فلیجج الیه اصل دوم **صلی** در شیخ شارح و بحار الانوار صیدیه اللهم العزیز بدون ذکر صلوات و ایضا بعضی التسخیر و غیره گویند که کثر از مستطعات این کلام در این مبتدیان میشود و در ضمن پنج فصل متفرع فصل اول صلوة اگر است و خدا را تسبیح کما فی کتب فیه معنی رحمت و استغاثه و اگر است و علامه که تسبیح معنی تسلیس طلب رحمت و اگر است و اگر است و طلب رحمت و اگر است و عباد و تسبیح معنی طلب رحمت و تصدیق بر رحمت چنانچه ظاهر است از آنکه فاضل لا یجوز و ذیل که میاید ان الله و ملکاته یصلون علی الذی یا ایها الذین امنوا یصلوا علیها که از کتاب توبه بحال نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که صلوات

که باید سبب اعمال صالحه بهشت و دورا از آن گرفته برادر دیگر مرد و بلکه ظاهر اخبار و وجوب کراهت و صحت سبک
 ذکر اسمی اینجانب مثل نقد و کفاره بعد موجب انتی ترجمه موضع اینجا به من لایعین العقل
 اثبات وجوب بهمه الاقوال محال تخفی غایت ترجمه حدیث آخر معنی است برینکه و خطی بخانه خود
 طاعتی و بهمه بصیغه مجهول باب علم و ما خود باشد از خطا بختی که ضد ثواب است یا در هر یک
 لغوی و طریق اجتهاد منقول فی خطی است بقیه در فی و سی از باب علم ما خود است انسان که بمعنی
 ترک کردن چیز در دست و بمعنی فراموش کردن آمده صاحب مجمع البحرین گفته که قوله ولا تنسوا الفضل
 بینکم قبل یحتمل انه من النسیان الذي هو التوكل عن الاعتماد اي لا تقصدوا التوكل
 ولا افعال النسيان الذي هو خلل في الذکر و باین طرفه میرسد که در اینجا معنی اول ظاهر باشد
 و ترجمه معنی برین بنا برینکه این باب بهرحم الله به در کتاب بجهال باسناد روایت کرده که حضرت
 پیغمبر فرمود که رفع شده از این است مواخذه بر نه خصلت و یکی از آنها نسیانست بمعنی فراموش کردن
 و در تفسیر صحیح در ذیل کریمه ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا له حدیثی طویل از حضرت پیغمبر مرویست
 و از جمله آنچه مناسب این مقام است که آنحضرت فرمود که در شب معراج وقتی که بساق عرش رسیدم
 و از جانب جناب اطهر با نوع اکرام که در آنحضرت مفضل شده بمن از کردیدم مطالبی پاک در آخر سوره بقره
 بر آنست خودم طلبیدم و از جمله نعم ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا لغیر برورد کار ما کرد
 و دیگر یکی از آنکه فراموش کردن حکمی یا سببی بر روی غلط کنیم در آن علی ما فی اکثر التفاسیر که حضرت کریم
 بالمشافه فرمودست و اخذک امتك بالنسيان او الخطا الكوا امتك على وكانت الامم
 السالمة اذا نسوا ما ذكر و ابه فاحت عليهم ابواب العذاب حاصل معنی است که امت را مواخذه
 بر فراموش کردن حکم و اعم سبب است که فراموش میگردند آنچه را که ننموده اند و بدو ندان از باب سوء ظن
 بر مخالفت احکام خدا میگردم بر روی نسیان در بار عذاب و در آنراست بحکایت ایشان در سوره انفاس که
 ولقد ارسلنا الی امر من قبلك الی قوله لک فلما نسوا ما ذکروا به الایة و در حدیث صلوات بر پیغمبر
 مملکت که محمول شود بر معنی فراموشی و مؤول شود آنحضرت با سبب ترش این عتاب بر نفس فراموشی است
 بلکه بر تو بگویند و نسیانست بمعنی فراموش کردن حکم از عترت چنانچه جمعی در تفسیر کریمه ربنا لا تؤاخذنا
 ان نسينا گفته اند و بعضی و بنا علی دیگر مذیل این آیه نقل کرده و اگر صحیح باشد در بخانه خود بخانه خود

و کلام اینست که ای لا تؤاخذنا بما ادى بنا الالنسيان او خطا من نغیر و وفاة مبلا او بنفسها ان لا یغفر
 المتواخذة لهما عقلة فان الذنوب کالمسوم فاما ان تناو لها یؤدی الی الهلاک فان کان خطا
 فتعاطی الذنوب لا یبعد ان یغفر الی العقاب ان لم یکن له غفرته لکنه لغا وعد التجا و عن
 رحمة و فضل و یجوز ان یلحقوا الالنسيان استند امده عند ادب النعمه فیہ و یؤید ذلك مضمون
 سماع عن امی الخطا والنسيان حاصل معنی است که بحسب عقل ممتنع نیست که مواخذه بر فراموشی جایز باشد
 برینکه گناهها از قبیل مبراست که تناول آنها میکند هر چند که آن تناول بعنوان نسیان باشد پس ممکن است
 که گناه نیز موجب عتاب شود هر چند که ندانسته فعل آید لیکن حضرت کریم بلطف خود وعده کرده که از آنها دور
 گذرد و فیها فیما فیما در کتب و مواضع دیگر و در بعضی که ما نور است ظاهر بسیار از اخبار معتبر
 اینست که ترک آن پیغمبر بعد از صلوات بر او و خوب است بلکه مدلول بعضی آنها اینست که آن ترک صورت عتاب
 اخذ نیست چنانکه سید رضی رحمه الله علیه در رساله حکم و مشابیه روایت کرده که پیغمبر فرمود که لا تفصلوا
 صلوة متبوعه اذا صلیت علی بل صلوا علی اهل بیته و لا تطعوه معنی فان کل سبب لنسب منقطع
 یوم القیمة الا سببی و نسبی حاصل میگردد هرگاه بر من که پیغمبر صلوات بر من بریده معزیه
 بلکه اهل بیت مرا بمنصل کنیده ایشان را از من قطع میکنند چه هر سبب نسبی بریده میشود و روز قیامت مگر
 سبب نسب خاتم رسالت و شیخ ابن ابی بویه رحمه الله علیه در کتاب مال روایت کرده که روزی
 حضرت پیغمبر آنحضرت علیه السلام فرمود که اما ترا فرموده اند هم آنحضرت عرض نمود که علی فرموده بدو قدر تو کرد و پدرم
 و مادر من چه بدتر کنی تو همدین فرموده میدهم و خود را بعد از آن پیغمبر فرمود که خبر داد احوال مرا چه مثل علی بگوید
 عجب پس حضرت علی علیه السلام آنرا سؤال نمود و حضرت پیغمبر جواب فرمود که گفت جبرئیل علیه السلام که هرگاه جبرئیل را
 من صلوات بر من و صلوات بر اهل بیت مرا نابع آن کند نشود بر او در آسمان و هفتاد صلوات بر او
 بر او نشکند و رنجته نشود که مهربان آن یک نیت چنانچه رنجته میشود بر کعبه از درخت و میفرماید خداوند صمد که
 لبیک عید می و سعید یا مملکتی است و فصلون علیه سبعین صلوة و انا اصلي علیه سبعین صلوة
 حاصل میگردد که این سبب من حاجت را بر میآورم و بکار که خطاب میفرماید که شما هفتاد صلوات بر من
 بر من بنده من بر او هفتاد صلوات میگردانم بعد از آن حضرت پیغمبر فرمود که کسی که صلوات بر من کند و
 بر اهل بیت مرا نابع آن کند میان اهل صلوات او و آسمان هفتاد و سیصد و الله عز وجل کو یکا لبیک و لا یحسب

و کلام اینست که ای لا تؤاخذنا بما ادى بنا الالنسيان او خطا من نغیر و وفاة مبلا او بنفسها ان لا یغفر
 المتواخذة لهما عقلة فان الذنوب کالمسوم فاما ان تناو لها یؤدی الی الهلاک فان کان خطا
 فتعاطی الذنوب لا یبعد ان یغفر الی العقاب ان لم یکن له غفرته لکنه لغا وعد التجا و عن
 رحمة و فضل و یجوز ان یلحقوا الالنسيان استند امده عند ادب النعمه فیہ و یؤید ذلك مضمون
 سماع عن امی الخطا والنسيان حاصل معنی است که بحسب عقل ممتنع نیست که مواخذه بر فراموشی جایز باشد
 برینکه گناهها از قبیل مبراست که تناول آنها میکند هر چند که آن تناول بعنوان نسیان باشد پس ممکن است
 که گناه نیز موجب عتاب شود هر چند که ندانسته فعل آید لیکن حضرت کریم بلطف خود وعده کرده که از آنها دور
 گذرد و فیها فیما فیما در کتب و مواضع دیگر و در بعضی که ما نور است ظاهر بسیار از اخبار معتبر
 اینست که ترک آن پیغمبر بعد از صلوات بر او و خوب است بلکه مدلول بعضی آنها اینست که آن ترک صورت عتاب
 اخذ نیست چنانکه سید رضی رحمه الله علیه در رساله حکم و مشابیه روایت کرده که پیغمبر فرمود که لا تفصلوا
 صلوة متبوعه اذا صلیت علی بل صلوا علی اهل بیته و لا تطعوه معنی فان کل سبب لنسب منقطع
 یوم القیمة الا سببی و نسبی حاصل میگردد هرگاه بر من که پیغمبر صلوات بر من بریده معزیه
 بلکه اهل بیت مرا بمنصل کنیده ایشان را از من قطع میکنند چه هر سبب نسبی بریده میشود و روز قیامت مگر
 سبب نسب خاتم رسالت و شیخ ابن ابی بویه رحمه الله علیه در کتاب مال روایت کرده که روزی
 حضرت پیغمبر آنحضرت علیه السلام فرمود که اما ترا فرموده اند هم آنحضرت عرض نمود که علی فرموده بدو قدر تو کرد و پدرم
 و مادر من چه بدتر کنی تو همدین فرموده میدهم و خود را بعد از آن پیغمبر فرمود که خبر داد احوال مرا چه مثل علی بگوید
 عجب پس حضرت علی علیه السلام آنرا سؤال نمود و حضرت پیغمبر جواب فرمود که گفت جبرئیل علیه السلام که هرگاه جبرئیل را
 من صلوات بر من و صلوات بر اهل بیت مرا نابع آن کند نشود بر او در آسمان و هفتاد صلوات بر او
 بر او نشکند و رنجته نشود که مهربان آن یک نیت چنانچه رنجته میشود بر کعبه از درخت و میفرماید خداوند صمد که
 لبیک عید می و سعید یا مملکتی است و فصلون علیه سبعین صلوة و انا اصلي علیه سبعین صلوة
 حاصل میگردد که این سبب من حاجت را بر میآورم و بکار که خطاب میفرماید که شما هفتاد صلوات بر من
 بر من بنده من بر او هفتاد صلوات میگردانم بعد از آن حضرت پیغمبر فرمود که کسی که صلوات بر من کند و
 بر اهل بیت مرا نابع آن کند میان اهل صلوات او و آسمان هفتاد و سیصد و الله عز وجل کو یکا لبیک و لا یحسب

باملکتی لا تصعد دعاؤه الا ان یلقوا بالی عذریة حاصل خبری که چون عار تو از ذکر آل نبوی خاست
 مستوع و مقبول رکاء الی غیر اینها در کتب معتبره دعا و اورا که در کتب معتبره ذکر است و اگر او را
 بعد از آن غمزه فرموده اند ما بسوخته محبت تا وقتی که طحی کند اندام صلات اهل بیت با صلوات من و قائل
 مجلس حضرت الله در آن باربعین بعد از نقل این حدیث صد در صد برکت که در کتب معتبره آن است که کسی صلوات بر غیر
 فرستد و صلوات بر آل او را ترک کند بویشت را نیا بد بایست که بویشت با صلوات راه میرود و بعد از اینها
 گفته که محل این جنب بر صورت قصد تخفیف الشیاء انما علیهم السلام یا بقی بر عدم اعتقاد امانت و فضیلت
 تکلیف است که احتیاج باین نیست و بخاری و مسلم و غیر این در صحاح خود از عبد الرحمن بن ابی بکر که ده اندک گفته
 ملاقات کردم عبد الله بن عمر بن خطاب و گفتم یا بنی ندم ترا بدید که شنیدم آنرا از حضرت عمر بن خطاب گفتم یا بنی ندم
 سوال کردم از آنجا که علیه السلام که صلوات بر شما اهل بیت چگونه است چه بدستی که مایه این کیفیت تسلیم را بر تو انحراف
 فرمود که بگویند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک جمید حمید
 اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارک علی ابراهیم و آل ابراهیم انک جمید حمید و در
 روایت مسلم که در علی آل ابراهیم درین دو موضع نیست و از ائمه اثنی عشر ظاهر میشود که ذکر آل بعد از غیر صلوات
 خواه در نماز باشد و خواه در غیر آن ضرورتی نیست که آن در غیر نماز جایز است و شعار سنیانست قول زور است
 و منصب انصاف و تقیید کثرت گفته که اگر کوی که صلوات بر غیر صلوات است و کوی که قیاس تفاضا میکند
 صلوات بر هر مومنی جایز فرموده و الاذی یصلی علیکم و علی اولادکم و الصلوة و صل علیهم ان صلواتک
 علیهم لیس و حضرت عمر فرمود اللهم صل علی آل ابی طالب اما علمدار این مقام قائلند تفصیل و حال این است
 که اگر صلوات بر غیر آنحضرت بتبعیت او صلوات بر آنحضرت است و اگر صلوات بر غیر آنحضرت از اهل بیت او صلوات
 بتنهائش باشد همچنانکه بر آنجا بتبعیت صلوات میفرستند پس آنکه در این صلوات بانقراد شعا
 ذکر رسول است و بر این که افراد غیر او صلوات میفرستند و بر این که در حق آنحضرت این جمع بدین
 جمیع ارفیق اند بل حاج و عباد که حکم را که مدلول اخذ است صحیح خودی پسند و از آیات هر یک میفهمند و مدلولها
 که نزد ایشان معمول است نمیدانند که آن بریدارند بر این که مباد استم بر فرض شوند و این معنی مخصوصتر
 بصورت ندارد بلکه در بسیار از احکام اینقرآن را التزام کرده اند چنانچه غرض از آنست که منع اشیاء
 استحبت فی زمانه لکنها قد صارت شعاعا للرافضة منها لجهل البسطه و تسلط المبرور الختم باین

و تفصیل آنها میآید در اصل پیش دو جویم و در این مقام سخن دیگر است که هرگاه ذکر آل بعد از ذکر اسم می حضرت
 نبی صلی الله علیه و آله شود تفصیل این نشان یعنی بتوان کرد یا نه مثل اللهم صل علی محمد و علی آل محمد قال
 مجلس حضرت الله در آن باربعین نقل کرده که مشهور میان مردم عدم جو از این تفصیل است بدلیل خبری که مشهور
 در میان ایشان آنجکه نزد مانا است شده و در کتب موجود نیست و از شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمه مرآت
 که آنجکه از اخبار معتبره است لیکن در دعوت ما توره از آنکه علیهم السلام نیافتم که فصلی است که باشد
 بکرات از ترک فصل اولی و احوط است اثنی عشری یا فی الاربعین معتمونا و از مواقع مذکور است که در تعقیب نماز
 عمر روز جمعه یا توره مشهور است فاضی نور الله مرقدہ در ذیل سئله تسلیم قبر و شنیدن آن نقل کرده که بعضی
 از شیخان گفته اند که در حدیث فصلی که در میان نبی و آل او صلوات در وقت صلوات مبارک از آنکه شیخ
 علی بن ابراهیم چون قلم اخلاص قم تقریبی بر این گزارش نموده از کتب
 و حسب کل سر سید اولاد آدم صلی الله علیه و آله و سلم بی سینه تمنا بکره است بی صورت بعضیها
 بر لوطه عرض ملک دارد و این امر در ضمن حدیث مقام مصور میشود و مسلم و آل لوطه محمد در گفت کسی است
 که حصال سنده بسیار دارد و صاحب مجمع البحرین نقل کرده که قبل از آنجا که صلوات بر آل نبوی صلوات
 ساقی شده بود و خداوند و داهل آنحضرت را صلوات الهام نمود و برابر شعار را بیک خدا و ملائکه
 و رسولان و پیغمبر و ائم این نشان که بر آن عین عین و این امر گفته که الله را از نام و آن
 رسالتا بر این نام است بهتر از آنجا که محمد و محمود و احمد است اثنی عشری و فاضل لاجر در تفسیر صفی
 نقل کرده که یکی از دانشمندان بود از آنحضرت سئوال نمود که وجه تسمیه تو با احمد و محمد چه بود آنحضرت فرمود
 اما محمد فانی محمد فی الارض و اما احمد فانی محمد فی السماء و یعنی اسم اول باعتبار است
 اهل زمین است و اسم دوم باعتبار است اهل آسمان است و در تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده که و اما احمد
 فانی فی السماء احمد می فی الارض حاصل خبری که احمد بن حنبل بنی امیه را باین اعتبار است که
 او صلی الله علیه و آله در آسمان است و اهل زمین اثنی عشری و در امامی این بود که بحضرت و
 معنی اخبار هر دو است که حضرت سغیر فرمود که اسم من در توره و انجیل احمد و در قرآن محمد و در زبور داود
 و در وجه اسم آخر فرمود که محمد و جل فی من الارض عبادۃ الاوتان بغیر طرف که حضرت ابی بن
 پس بعثت حکم التیاس عبادت بتمنای از زمین و محرمی که لوطا می در امامی شیخ صدوق با بار حلی و

۵ احادیث معتبره
 در تفسیر
 در تفسیر

در تفسیر
 در تفسیر

ضعف عدد الشهور فلا كانت السنة الثالثة والسبعون ابتداء الدورة كانت السنة الثانية والسبعون لغاية
 فان بسطنا دورين اخذين من الثانية والسبعين على ما قبلها واعطينا كل شهرهما من يوم السبت الى
 عشر مائة ابتداء الدورة اذ انقضاء من ثمانين وستين ثمانية واربعين بنوع اربعة عشر الاشهر
 الاختلاف منها في القعدة والثمانين قبلها الشوال وهكذا فيكون الاوليان منها في جمادى الاولى
 فكان حرم في عام مولد النبي صلى الله عليه وآله وهو عام الفيل في جمادى الاولى فاذا فرض ان حمل كان
 الثاني عشر منه وتولد كان في الثاني عشر من ربيع الاول كانت مدة الحمل عشرة اشهر وثلثا وثلثا
 وثلثا من اربعة ايام ماضية الى بعض الاحكام من ان امة حملت به في رجب فانه يحس الحمل وما ذهب اليه
 ابن طوس في الاقبال من ان امة حملت في ثمان عشرة مضت في جمادى الآخرة انتهى وبقية كود في من حمل
 در روز جمادى الاول عام النهميل مودع ندارد باعتبار سن که این جمادى الاول کج در آن واقع میشد و در جمادى
 بعد از ولادت و از اجزاء چهارده سال است که بعد از دوره نهمی باقی مانده پس از حمل سابق برینست و ماه جمادى
 ربيع الثاني است از روز دهم ربيع الثاني سابق بر علم لعل بازده ماه میشود که مدت حمل از خريف برینست
 خانچه فاضل استر با دافع کرده و فلان لعل مخفی نماید که این استبعاد و جواهری است برینکه مدت حمل نهمی
 تواند بود چهار ماه علی وجهی که در کتاب الفحاح مختلف نقل کرده اند مستند بر بعضی مدعیان است که گفته اند
 انقضت به الامامة الفاضل بان اكثر مدته الحمل سنة واحدة با اینکه در جواب كل مصليات گفته اند که لا اول
 ان لا يجوز ان يجاوز الحمل اكثر من تسعة اشهر وايضا از این حجة نقل کرده اند که اكثر مدة الحمل سنة و ايام ثلث
 تسعة اشهر و عشرة و ستة و ايام نقل کرده اند که اعتقاد شيخ مفيد در تفسيره و شيخ طوسي در نهجيه و شيخ طوسي في
 نه ماه است و مدتی خلاف گفته اند که يك سال نيز ميرويت و در بعضي گفته اند که بعضي ايامه يك سال قابل شده و اين حقيقت
 که اقل زمان حمل نزد اماميه شماه اگر آن يك سال است اما اگر آنچه مستوفى از ابي علي سنيانست صحيح باشد استبعاد مودع
 ماه بدون مدد حمل باقی مانده بر حضور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و الا بدين نقل کرده اند که پیش از این علی اگر زان حمل يك سال
 و اقل شماه چهار ماه کوبيد پس برینکه کی اعتماد تمام بر قول او بود که فرزند بر او بود آمد بعد از چهار سال که در نهمی
 بود و گویند شافعی بر اينست و الی الله تعالی تمام چهارم در میان بعضی قایم که بعد از تولد آن سعد الطالع واقع گردید
 و این جهان بر اثر از شک و غم رضوان گردید صاحب الفاضل نقل کرده اند که خاصه علم بطریق مکارم و کرامت
 و کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد و اجناس با طین از صعد و با سمان منع کردند و با سبب بر اینست که

۸

ما است که من زن

حدیث

نقل از کتاب...

حتى انه مودع بر سید که قیمت بر پا و ابد شد و علم کاهنان بطرف شد و سحر سحران منیف شد و هر بنی که در عالم بود
 بر در افتاد و طاق سیر که داشت به جمیع با نهایت سحر که مودع کرده بود و نه نور باقیست بجز دین و جهاد و کفر و کفر
 ریخت و از میانش ناپدید و در حقیقت و ما حال کثیر بفرمانند از دوقصر که بر وجه بنا کرده بود و غایت در آن
 جاری گردید و در یاجه ساه که از ارمی بر سید نه خشک شد و حال آنجا بر آن ملکیت که نزدیک کاشانست و شکوه
 نرس که هزار سال بود که می پرستیدند در شب خاموش شد و در و خانه ساه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد
 و نوری در شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت بر بادست هر سحرگون شد و جمیع شیعیان
 در آن روز لال بودند و سخن منسوب شد گفت و بیک مقربان ارواح صفا و سحران در هنگام ولادت و از آنکه
 انفس مع سعاد حاضر شدند و رضوان بهشت با جریان نازل شدند و ابروینها طشتها از طلا و نقره در مودع
 حاضر کردند و بر حضرت آئینه شربت از بهشت آوردند که او شامید و آنحضرت را بعد از ولادت با بهار بهشت و شاد
 و از عطران زد و کس معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت او زدند که نقش گرفت و در حریف سید که از بهشت آمده
 بودند حجب زدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملک که مودع نجات آنحضرت رسیدند و بر او سلام
 و در ساعت ولادت چهار رکعت کعبه از زمین جدا شد و بجانب حج و بعد سه سجده افتاد و انتمی و فاضل لاهیجی
 نفس کریمه و بقیة عما ترک آل موسی گفته و فی تفسیر العیاشی عن العباس بن حلال قال سئل علی بن
 اسباط ابی الحسن الرضا فقال ای شیء التابوت الذی کان فی بیة اسرائیل قال کان فیها لوح موسی
 الذی تکتبه الطیفة یغسل فیها قلوب الانبیاء علیهم السلام مخفرا نماند که مقدمه طشت و قلوبها و در کتاب
 منقلا نظر نماید اما آنچه در باب غسل طشت جدا دیده و در کتاب التمهید که صدر است که در کتاب
 و فی طوبیة حضرت رسالت ص با ما در صفاتی خود میبودند و روزی که امام شتران فرستاد و در آن شتران
 سید شدند و در سبب این که سیدان و در دست دیگر طشت از مرد بر بر فرود و آنحضرت را بهار کوه ابوذر است
 کی از آن ستم آنحضرت را خوا بایند سینه مبارکش را ناف خاک کرد و دل آنحضرت را بر آورده بشکافت و از میان این
 جنر سیمانه آلوده و در دست گفت و در وجود تو این همه شیطان بود از ایند ختم و تر لایق
 شیطان این سیمانه ختم دل مبارکش را بر بر فرود و بجای خونها و بجای از نور مهر کرد و این شخص را نبوت
 بشکافت سینه آنحضرت را بیده زخم آن سهر هم آورد و گفت اندک در شب معراج نیز انیمقدمه بود قیامه انتمی
 نقله الفاضل اللاهیجی و در کتاب الحجة الکافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ما ولاد الیخ ملک

در کتاب...

اليوم جري ول سنة ثم فجعلوا اليوم المذكور اول فرور يماه من السنة الجواليته واسقطوا الايام المتبقية عليه
 من درجة الاعتبار متوقفا على هذا اليوم بالثبوت في السجلات فاستقر الامر في حساب لتسعين الشمس على ان يكون
 من اليوم المذكور ثمانية وخمسة وستين يوما فيجعلوا اليوم الثامن من فرور سنة لانه ثم يكسبوا الكسب
 لكونه اقل من اربع سنين او خمس سنين فخصير سنة الكبيسة ثمانية وستة وستين يوما وهذا هو
 مستقر الى زماننا هذا في تصوير السنة الشمسية اما السنة القمرية فهي عبارة عن مدة سير القمر من وضع معين
 له بالنسبة الى الشمس لا اجتماع مثلوا في مثل ذلك الوضع اثني عشر مرة عدد الشهور الاثني عشر وهذه المدة
 بالاتفاق ثمانية واربع وخمسون يوما وخمسا وسدسا من يوم حاصلا عن ثمانية ساعا مستوية وثمان واربعين
 دقيقة فخصير خمسة كل شهر تسعة وعشرين يوما ونصف يوم واربع واربعون دقيقة فطريقة اهل الحساب من العرب
 المتعلمين لتسعين القمرية منهم باخذون الشهور من المحر والسنه شهر اياما وشهر اياما فصايعتج من تلك
 الشهور على هذا الوجه ثمانية واربع وخمسون يوما فيلكسبوا الكسب الذي في كل ثمانين سنة باخذوا ثمانين يوما
 في السنة الثانية والثالثة والسادسة والسابعة وبالمدة على ترتيب يخرج اوطا وما يشهد يوما البصير عدد اياما
 بر ثمانية وخمسة وخمسين يوما سنة الكبيسة المعروفة عند العرب فقدر كل ثمانين سنة كبيسة الروم والفرس سنة
 الكبيسة على جميع الاخطا سنة بوا عليها يوما وشهر وربع اربعين سنة واذا قدر في حقيقة السنين
 الشمسية والقمرية فمحقق عندك ما في امل ان السنة القمرية ناقصة عن السنة الشمسية الا بوحيدة بغير ايام
 وسوى وخمسة ساعا واثنى عشر دقيقة وبعبارة اخرى احد عشر يوما والاسلم من ثمانية واربعين دقيقة
 واما من السنة الشمسية باجتماع الارصاد الاخرى فالتفاوت اقل منها بعدد دقائق على حساب دقيقه
 جند فانه من ثمانين سنة واربعة وستين سنة الفاتحة الثالثة ان يوم مولد نبينا حبه باتفاق المراسم العلوية من
 الايام المشرفة الميطة وهي من اعتنا عليهم في استجباب الغسل والقيام والتقوى والادب في كل
 اليوم من يومه وشهره واوله في عام الفيل قبل الهجرة بثلاث وخمسين سنة واما الفيل في الذي يوم من الميطة
 المذكور على الامامية فهو ما الله عليهم متفقون على كونه خارجا من ذلك في عشر السنين الا ان
 مطابقا كونه في السنة المذكورة في قوله تعالى في قوله لا اله الا الله في قوله لا اله الا الله في قوله لا اله الا الله
 في عام الفيل من الهجرة من اوله في عام الفيل من الهجرة من اوله في عام الفيل من الهجرة من اوله في عام الفيل من الهجرة من اوله
 لما فعله النبي المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم في عام الفيل من الهجرة من اوله في عام الفيل من الهجرة من اوله في عام الفيل من الهجرة من اوله

من كبر

في

فان يكون

منه

منه

بارتساله في يوم السابغ والعشرين من حربي له يومئذ اربعون سنة انتهى ولما كان من شهر الحارثية سنة ثمان
 ذلك استاده المفيد ومصباحه والمدار عليه بين الشيعة في النوافل والادعية شاع العمل بالعلم للثاني المذكور
 وفيه في الكبر والجم ولكن العلم الاول مستقر من قديم الايام في مكة والمدنية مولده ومهاجرة ص وبالحمل الثاني
 في هذا البحث من المهمات الدينية لبناء صحة العبادات المذكورة على تعيينه وقد كتبنا سابقا رساله مفصلة
 لتحقيق هذا المطلوب من بلدنا الذي لم يسبقنا اليه احدنا فنافيه تجد بلج فافهم على صحة ما ذكره نقول الا ان
 قدس سره لم يخلصها ان النجاشي القديس ليسار العلماء الامامية رحمهم الله في ذلك متفقان على كون مولده
 في يوم الجمعة وهذا الاتفاق منهما سيما اذ اورد في الطباقه الحققة مخالفا مع انضمام سائر الاتفاقات حاكم
 في هذه المادة المختلف فيها بيانه اولا ان وفاته كان في يوم الاثنين باتفاق هذين القديسين بل باتفاق
 جميع ائمة بل جميع الامة وكان اما البديين يقينا من شهر صفر كما في المقنع وفي الثاني عشر من شهر ربيع الاول كما
 في الكافي وعلى كل تقدير يكون كلاهما في ربيع الاول في السنة الحادية عشر من هجرة الموافقة لوفاته ص مطا
 يوم الخميس ويلزم منه بالبرهان المسجل ان يكون غرة ربيع الاول من سنة المولد يوم الاثنين او يوم الثلاثاء
 بين غرة هذين التبعين ثلث وستون سنة قمرية بلا زيادة ولا نقصان لعدم الخلاف في مدة هجرة
 ثلث وستون او اربع وعشرون منها ذات كبيسة والباقي خالية عنها كما يدل عليه الصواب السابق وبعد
 طرح الاسبوعا التامة من كل سنة بقي من فوات الكباب خمس ايام ومن غيرها اربع ايام وهذا ظاهر
 فيجتمع من بقايا الاسبوعا تلك السنين ثمان وخمسة وسبعون او ستة وسبعون يوما والباقي منها يجمع
 سبعة سبعة اثنان او ثلثة فيلزم من ذلك ان تكون غرة ربيع المولد يوما من الاسبوع مقدما على يومه من ربيع
 الغداة باثني وثلثة وكان هذا يوم الخميس وكان في اليوم الثاني والثلاثا كونا وكونه يوم الثلاثاء سابقا
 بالاتفاق لعدم امكن مطابقة الثاني عشر من السابغ عشر على تقديره ليوم الجمعة فيتعين يوم الاثنين
 فيصادف الثاني عشر من السابغ عشر وهو المطلوب ثانيا ان وفاة العسكري وانتقال الاموال الحاصب
 الزمان صلوات الله عليها باتفاق هذين القديسين كما يظهر من الكافي والارشاد المفيد كان في يوم الجمعة من
 شهر ربيع الاول سنة ثمان واربين من الهجرة فكانت غرة شهر المذكور ايضا يوم الجمعة وبابن غر خذ اربع
 وربع للمولد ثمانية ايفت عشر سنة كما في نظير الحساب الذي توفقوا ان بقايا الاسبوعا ايام تلك
 السنين اربعة وخمسة ايام فيكون غرة ربيع المولد مقدما على الجمعة منها فيكون يوم الاثنين او يوم الاحد

منه



بنیاد محقق طباطبائی

منه

اجازت آنکه در فضل اندیعا در و باجه گذشته آنچو در لغت نبوی مجری کبریا از جانب منبع علوم جعفر برآورده گشته که آن نام
از ابا کرام حق علیه السلام روایت کرده که عن رسول الله انه قال من ضعف عن نفا اهل البيت قلعه خلواته
اعداءه نال الله صوابه جميع الاملاك من الثرى الى العز من كل احد لعل بعدنا العنا ساعده فلهذا من
يلعبه ثم شوا فقالوا اللهم صل على عبدك هذا الذي قد بذل ما في وسعه ولو قد علم ان الله له الفضل فاذا الذم
من قبل الله لعلنا قد اجبت دعاءكم وسمعت دعاءكم وصليت على رضى الامواج وجعلته من المصطفين الاخيار
حاصل عز آنکه حضرت جعفر فرمود که کسی بطهارت بر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خلوت لعن کند و تمنای آن را
بیرساند خداوند او را و بر جمیع کشتگان از ترس از عرش رحمتش لعن پس وقت که آنمزد لعن کند و تمنای اهل بیت آنرا که
بار بر یک کنند او را و لعن میکنند اهل بیت را و از آن میگردند حاجت خود را پس مگویند که خدا یا رحمت کن بر من
که بقتل در توانای خود سعی کرد و در بار اهل بیت و اگر میتوانست زیاده برین نیز میکرد پس ناکاه ندارد از جانب خدا که
اجابت کردم دعائش را و شنیدم ندایش را و رحمت کردم بر روح آنمزدین که کار کرد و اید او را از جمله کزندگان
پسندید و طوار و ایضا از آنجمله است آنچه صاحب کتاب النواصب گفت که روایت از ابو حمزه ثمالی بود از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام که هر که لعن کند بکبت و طغوت در هر باید و دیگر تبه نبوسد بلکه در نامه اعمال و همتا و هزار بار
حسنه و محو نماید از نامه اعمال او همتا و هزار بار سینه و بلند گرداند از بار او و همتا و هزار بار درجه و بار و کوبد که
آنحضرت را نزد حضرت امام محمد باقر ذکر کردم آنحضرت فرمود که روا میکند همتا و هزار بار از هزار حاجت او را رسول
آنحضرت در کتبت حضرت امام جعفر صادق آمد و گویم که از پدر و جد تو چنین چنین شنیدم حضرت فرمودند که
مخوام که ثواب لعن بکبت و طغوت را برایت زیاد کنم کنم علی و ابرو کردم فرمود که هر که لعن کند بکبت و طغوت را هزار بار
یک مرتبه بنویسد خداوند او را و از روزگار هفتاد و سه مرتبه که لعن کند بکبت و طغوت را و کتبت که هر که بنویسد خداوند او را
بر او نماند از بکبت و طغوت را بگوید و هر انداختی و بعضی آنها فاضل قدس سره لعلی و کتبت که طغوت را
و اما اللعن لطن سوا القول في الظالمين فليس ايضا بدع في الدين لا يستلزم لذي المستعصم بل فيه شبهة
للعاد و ايضا للذی التقاد قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا لم يجد احد من اهل البيت اجمع من اجدى فالله هو
منهم و انما من يستهم القول فيهم و الوقية و باحوطه لعلی و طغوت في الاسلام و يحذر من الناس في لا
يتعلم من بعدهم بکبت الله لكم بذلك الحسد و يرفع لكم به الله في الاخرة و الله سبحانه قد لعن الکافرين المنافقين
و طعن في الجاحدين المذنبين بوجه الدين و دعا عليهم في عيونهم ان حق قول الله ثلث الامم و لو بما خص الله

فقد و قد فقتل كيف قد بل صرح بلا اسم تبت يد الی الطيب و تبت فامارة حاله الطيب حاصل من غير انفسه و تبت
نظام بیک لعن و طعن در باره ظالمین بدعتی نیست بدین بلکه تشبیه است برای غافلین چنانچه فرمود حضرت قائم
التبایر علی الله علیه و آله علیه السلام جمیع که هرگاه ببینید صاحبان کتب و بدعتها را بعد از من پس اطمینان بر آنرا
البت بکبت و لعن ترا کشتن نام دهید و سخنهای زشت بدیده ایشان گویند تا این که طمع و فساد اسلام نماید
و مردم از اطوار آنها بجا آید از ترس از فرمایند و بدعتها را بر آنرا میوزند و چشم لغو از خداوند عالم دورند
پس اگر چنین کنید بنویسد خداوند شما را و بلند میکرد اندر اخوت در جات را و تصریح کرده حضرت
العالمین ملعون ملعون و منافقین و طعن و طاعت منکرین و دروغ نمندگان و روزگار پس لعن کرده
بر ایشان در چندین مکان حتی بیک گوشه اند که ائمه طعن نشی است از قرآن و کما بطعن کرده در باره بعضی از
بنابر اخبار و بعضی از بعضی خاص چنانچه فرمود و سوره مدثره فکرو قد فقتل كيف قد سر و کما هر مغفون من شمره مغفون
ساخت و ملعون طعن و کما بنویسد در حجت چنانچه فرمود تبت يد الی الطيب و تبت فامارة حاله الطيب غیر از آنکه
بدو در دست اهل بیت که در روز القیامه با کفار و فریض بر قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمود و زیارت اهل بیت را بدو و بدو
از ان الله فامارة و تبت يد الی الطيب و تبت فامارة حاله الطيب و تبت فامارة حاله الطيب و تبت فامارة حاله الطيب
من مدد زحمه و الله يعلم منع نکرد از اهل بیت و کما بر اهل او و آنچه که کتب و تبت فامارة حاله الطيب و تبت فامارة حاله الطيب
او زود که داخل شود در آشی شعله و در داخل شود در آتش زدن آن نابکار که آتش بر دارنده میم کند
بانت از آنکه و سخن علی علیه السلام است که در گردن ما زن بد بخت ایما باشند از آتش بسیار سخت و چون
نقیح و بکبت و لعن یعنی بر تو هیچ بعرض آیت سالت و لا حول الا لک و با عبادت سیکه در باب حصال و افعال از میم
خطی است علیه السلام و العبادت فامارة و تبت يد الی الطيب و تبت فامارة حاله الطيب و تبت فامارة حاله الطيب
و آنچه در سینه است بر او عرض نکند فلا الله تبت فامارة و تبت يد الی الطيب و تبت فامارة حاله الطيب و تبت فامارة حاله الطيب
او در حالی که حید است عز و له الزناست فاضل لا یجوز کتبت که در دانه لغات و تبت فامارة حاله الطيب و تبت فامارة حاله الطيب
سنتی و حید الا که کان و لذت و ایضا در روایت آمده که الوحید من لا یعرف له البت و علی بن ابراهیم از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که الوحید لا یزاد و هو عمر و فی بعض المنهج و هو من فرغ و هو من فرغ و هو من فرغ و هو من فرغ
متحد باشد پس از او عمر است و ترک تفریح بر اینست و بیان که لا یزاد و عمر با دله و بگویم آمد و فصل شصت و پنجم
و ما خرج جمع الجرح فکذبه و من خلقت وحدا ای له شریک فی خلقه احد او وحدا لا مال له ولا یابین

597

سند در این فقره

[illegible]

کعبه چون بر من آمد و بوسه خانه خمار دار در پهلای پس بر من و نورین و لب را بوسه طلبید و بعد از آن شخص من را نشکرده
 که آنچه شنید و نصیحت آنرا در احوال خود را و توقف در زیر تا از ترس طعن بدو بگریختن رسید مردم این توقف را چون
 مسامحه و مسامحه نمودند و زبان بطعن عظمی کشیدند عاقبت الامر عظمی آن دو مرد را بدو الحاکم طلبید و از ایشان پرسید
 که شما چشم خود دیدید که ولید خود را از آن باب طلبید گفتند خورده او را خورده ام اما دیدم که آب انکوار از شاخه های
 رئیس آن میکید در حالی که بشعور افتاده بود و خمری میسوزید و عظمی فرمود تا علی مرتضی کرم الله وجهه و همه احوال خود را بگوید
 تا شهادت امیر المومنین حسن و مجتبی علیه السلام حضرت اشارت فرمود و در جواب گفت و آنجا حاضرین بنویسند
 خواب را تا باب عبد الله بن جعفر فرمود تا ولید را بچهره زده انتهی گفت و بهین مرتکب شد و نماز صبح را چهار روز
 بروی دیگری در وقت اجابت گوشت با لحم حکم عظمی را و از مطامع آن ایماست چنانچه علامه و غیره نقل کرده اند
 و الزام فضل بن روزه را این که عظمی در وقت که ولید را حاکم کرد بر مسلمانان عالم بغض او نمود و بعد از آنکه معلوم شد
 مغرور نمود مستلزم نیست که عظمی عالم بقرآن و سبب زلات آن باشد و این از فضل دفع فاسد است فسد کلامی
 علی اولی الامر شد با لحم فاضلی نور الله مرده در جواب عظمی یک سوّم فضل بن روزه بهان گفت و سوّم نیز مردود است باینکه
 فضل باینکه متول روز صفین و در آنجا بصره بود و او بود آمد و در کرد در خدمت حضرت پیغمبر است خانه سخن نموده
 که فضل نیز از این خبر در است و لیکن اینها را او پس بر لجاج است و انکار و دیگر این که بر فرضی که اشعری که نفی شد
 نمود و کسی پیغمبر صحابه را بغیر او امر فرمود یک کسی باشد ممکن است که مرض نکون عمر در آنوقت یعنی باشد بر یک
 پیغمبر و در آنوقت از جانب الله مرضی بود و بعد از آن مرضی شد با و چهارم نیز مردود است باینکه ظاهراً کلام پیغمبر نیست
 او اول کسی که از اهل بدع ظاهر شود نه اینکه اصل کل اهل بدع و ضلال است که در باب این که انکار کردن این که یکس
 اصل کل ضلال است نه آنکه بود سخن است و در آنچه صاحب مثل نقل نموده که اول کثیر صادر شد از جمیع ضلالات است
 علیه اللغات از این که استبداد بر خود کرد در مقابل نفس و اختیار بود خود کرد و برابر امر سجد انتهی کلام انبی
 ملحق و بخلاف هر میرسد که آنکه در کتاب امتحان صحابه کردید در آن پیغمبر و آن حضرت فرمود که اگر اکتفا شود بعد از این
 اختلافی نبود او شیطان بود که بصورت انسان مبدل شده و اگر گشته باشد اصلاً مخلوق در میان است پیغمبر و مؤمنان
 و را و چون آن را در وقت که در دست که سلمان فارسی گفت که نبوت حضرت امیر رسیدم و او را مستغول تحصیل حضرت
 پیغمبر دیدم و گفتم که ابوبکر در وقت پیغمبر رسول خداست مردم با او بیعت میکنند بدست حضرت امیر و پیغمبر
 دوستی که اول کسی با او بیعت کرد که بود گفتم نه مگر آنکه در تعقیب نبی ساعده دیدم که وقتی که مغلوب شد انصار اول کسی بود

فصلی از بیعت با ابوبکر

بیعت که بشیر بن سعد بود و بعد از او ابوعبیده جراح بعد از آن عمر بعد از آن سلم که مولا حضرت امیر بود
 که این پیغمبر رسیدم و لیکن رسیدم از آنکه اول مرتبه در سبب رسول خدا با او بیعت و گفتم نه و لیکن بر سر آنکه
 کرده بود بر عصای خود و در میان چشم او از خنده میخورد و بغایت سرگرد که اول مرتبه بعد از ابوبکر بر بالین رفت
 و بر سر او بیعت نمودند و گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله و بعد از آنکه اینها را با بیعت یک فبسطید
 فبا بیعت تم نزل فخرج من المسجد حاصل از آن هر خطری که بگر کرده گفت که شکر خدا را که مرا از دنیا بیرون برد تا
 این که ترا در این میان دیدم دست خود را بکشت پس ابوبکر دست نشود و آن هر با او بیعت نمود بعد از آن از بنر زد و
 و از مسجد بر آمد پس حضرت علی فرمود که ای مسلمانان منستی که آن هر که بود گفتم نه اما بسیار آمد و سخن از آنکه شما
 سخن گفت که یا که خوشحال بود بموت پیغمبر فرمود که او پیغمبر بود و الله خردا و در رسول خداست که این سرکش
 و بدای او حاضر شد و در غیبر رخ و دیدند و شنیدند که حضرت پیغمبر تاج و تاج و صاب و جاشنی خود را بر فرق
 خود سارین افراشت و حاضر از این سخن بیخبر نماند و مأمور شد پس این سرکش و سارین گفت که این
 مرت هم کرده شده اند و از ترس مالک موکشته شده اند نیست برابر که جنود تو ام و برابر تو که نیت برین است
 برابر که ای تحقیق معلوم است که امام زمان نه این که بعد از خاتم پیغمبران پس و نه شد پس با آنکه از دنیا
 پس خدا و این حضرت پیغمبر که بعد از رحلت او مردم با او بیعت میکنند در پیغمبری ساعده بعد از پیغمبر
 مجادله و بعد از آن سجد نمایند و اول کسی که با او بیعت میکند در سبب شیطان است بصورت مرد بر سر کمال
 سر و اتمام و جنس چنین میگوید بعد از آن بیرون میرود و کوشا طبع خود را جمع میکند و از حال شوی خوانندگی میکند
 و برای این است که خود را باین سر چنگ میزند و میگوید که حادث که دور کردید که مرا برین است با همت چگونه دید
 آنکه را که مردم با ایشان تا این که نزدیکند امر خدا و فرمان او را و فرمان رسول خدا او را اصل سیزدهم
فصل در بیان شرح گفته که هو انما انا عبد الله و انما انا عبد الله و انما انا عبد الله
 و غیر ذلک مما لا یجمل هذا المكان انتی و این اشارت بآنچه از عمر مشهور و در کتب عامه مثل تفسیر زحری
 و پیاف و غیره مانند کور است که گفت متعنان کانتا علی عهد رسول الله انا انصی عنهما و لهما علیهما
 بجز او شسته ستم بود در زمان رسول خدا و عمر نمیکنند از آنها و عفا میکنند مردم را بر آنها اگر مرتکب شوند و عفو می
 شرح خبر نقل کرده که عمر بنی رفت گفت ایها الناس انکم کفرت علی عهد رسول الله انا انصی عنهما و لهما علیهما
 و انما انا عبد الله و متعنی الحی علی خیر اهل و چون تیغ مرام در هر یک از این سنده مشهور است

فصلی از بیعت با ابوبکر

نمود بلکه عیبتی که موم را بر سر او در محبت الیه بکمر و میزد با ایشان بد را موزید و لهذا قصه ایشان را موزید
 فکرت الحسین علیه السلام و نمود و اگر چه هر اندک تفسیر رسد قبول نمیکردند آن قوم که نهاده و چنانچه این را منع کرد
 نماز تراویح که بدعتی که در آن امر و سبیه پس قول کردند از او گفتند و امر او را امر او را نهی شمسیه
 فضل بن روزبهان نقل کرده که شافعی گفت ما علمت شیخ محمد بن موسی بن ابی حنیفه و ابی حنیفه و ابی حنیفه و ابی حنیفه
 که جز حرام شد به دو بار در شهر عتبات و حلال شد به دو بار مکر متواتر و بعد از آن فضل بن روزبهان گفته که
 اعلم مردم بود بنا بر این و منسوخ قرآن از یکدیگر فرشتی و مجازی بود و اگر حکایت متوجه منسوخ نبود شافعی اختیار کرده بود
 و همچنین مالک از جمله علماء اندرین که در شهر بود و پس بر ممتعه را حلال میداشت پس با مالک اختیار آن نمود و
 ابو حنیفه فرمود که در حدیثی است که میگوید و محمد بن اختیار حکایت متوجه بود پس حواء اکثر علماء را اخبار را بدست
 متواتر حاکم بن در آن کتاب فاضل بن ابی حنیفه گفته که استدلال بر اعلیای شافعی مالک فرشتی بود و مجازی
 بود که او نیز ایند و مفت است از علم شریعت بهر نه است و دیگر اسکندری که در آن کتاب که منسوخ و عدم اختیار او
 مسلم است از آنکه صاحب کتاب در فقه حنفیه و فقه شافعی در شرح مقاصد و غیره این نقل کرده اند که مالک
 قابل حکایت متواتر بود اما چون تفسیر و تفسیر و تفسیر در حرم آن مبالغه می نمودند متاخرین که نیز از سرسایان
 فتوای مالک حکایت آن نمودند و دیگر اسکندری که در آن حنفیه با حسن معبود سخن است مردود و این خبر از جمله حدیث
 در کتاب خیر است که نقل احوال به حنفیه و فضایل او بر حنفیه و مالک از صحابه که در دوستان ابو حنیفه نقل کرده اند که او
 او را که خدمت ایشان نمودند که ساخته و همگی اقوال را رد نموده و این معبود مسلمانان را کور نموده و بعد از آن تفسیر اقوال
 از بعضی متاخرین که در کتاب قبایح حنفیه شده بود نقل کرده که حرم خلوت من ائمه الحدیث با دلایلی که از بعضی عن احد
 من الصحابه شنیده و بر صدق ایند و احتیاجات نقل کرده که اندکی ملحق و از جمله ادله شیعه بر عدم منع زنان از
 دو دلیل در اینجا مذکور میشود دلیل اول اخباریست که در کتاب معتبره رسیده مثل آنچه مسلم در صحیح خود و این
 در جامع الاصول از ابن ابی شیبہ روایت کرده اند که گفت شنیدم از جابر بن عبد الله که میگفت که گفتا استماع بالقبضه
 القروالدقیق الايام علی عهد رسول الله و ابی بکر و عمر و عثمان و علی بن ابی طالب و عمار بن ابی حمزه و
 و همین معنوی صاحب کتاب است و اصول فقهی جامع الاصول نیز روایت کرده و مثل آنچه فیروز رازی در تفسیریه متواتر
 بن حنفیه روایت کرده که تواتر حدیثی که نام الله که تواتر بعد از آنکه تفسیر او را با جابر بن عبد الله و
 بها و مات و اینها را غنیمت قال جابر بن عبد الله و مثل آنچه فیروز رازی در تفسیریه متواتر و جابر بن عبد الله

بنا بر این

در کتاب معتبره

۸

علی بن ابی طالب و ابی انعم بنی منعه مانع الاشفاء و مثل آنچه ابن ابی شیبہ روایت کرده که فی حدیث بن عباس
 المنع لاجله و رحم الله امه محمد ص لولا هذه عنها ما احتاج الى الولا الاشفاء و الا لافضل من الناس من قولهم
 حاجت الشفای الا لافضل من فضله عندها و قال لا هری قول الاشفاء الا ان الشفای یعنی
 منقذ علی الزنی و لا یوافقه و لا اسم مقام المصدر الحقیقی و هو الاشفاء علی الشیء و صرف کل شیء و شفا
 محتمل بر آنکه شفا در قیاس و تخفیف و الف مقصور است و چون در بی منقول است الفان بالتقاء ساکنین و اما
 کتاب آن بافت است بنا بر آنکه کتاب مضبوط خلاف قاعده رسم الخط اینها را باعتبار آن که الف مضبوط
 و در مرتبه است موافق قاعده حسن الفی بصورت یا مکتوب یا منقوش و در کتاب الفی حاشی از حضرت امام محمد باقر
 و روایت است از حضرت علی بن ابی حمزه که در کلام سابقین به یقول الخطای مانع الاشفاء و استاده قدس سره در توضیح آن گفته که بنی
 تفسیر این است بر آنکه تخفیف و تجمیل و الا ادراک است و شافعی که فرافقه شد با معنی زندقه است و در بعضی نسخ شفا
 بقا الف است معنی قلیل و عبارت سنایه را نقل کرده اما در موقوفش کافی بعد از ذکر ایند و توجیه و محتمل آن که
 الا شفا علی جمیع اسم التخصیل ای ما فی الناصب و هو اشاره الى مسئله التواضع قالوا اذ لعلی علی حبل الله
 احدی غیر و جحد فان قال تمتع لم یقبل و ان قال نذیب لم یقبل عند ان الزنا لا ینبذ باقر و احدی
 بنی احدی و لا بهما بخلاف الدعاء و الوضوء فی حیض و بدکال الزنا علی التمتع استحق و علامه گفته که حدیثی که در
 خود و بنی از هر طریقی و هر کسی که اندوز متعه زنا را و این که عمر گوید کسی که ابطال امتعه نمود بعد از آنکه
 دیگرند از فرمان عمر متعه تا جلیق است گفتند و در ایام ابی بکر و فضل بن روزبهان چون از روایان اخبار را مرقوم کرده
 از شافعی منقول است که میگفت من میباید خبر را که دو مرتبه حرام و دو مرتبه حلال شد به مکر متعه است و فضل گوید
 زن نیست که در هر یک از این دو مرتبه حرام و دو مرتبه حلال شد به مکر متعه است و فضل گوید
 کار قرار گرفت بر حضرتان و احادیثی که سابقه تمسکند بانها و دلالت میکند بر سکه تا اوایل زمان عمر متعه مباح بود
 روایت آنها میراند که از احوال کار خبر دارند و قاضی نور الله مرقد گفته که قول اینکه متعه در میان احکام مباح و نجس
 ممتاز است که دو بار حرام و دو بار حلال شد بطلانی است که فضل و مثال او تحمل آن شده اند بر این وجه و اصلاح
 اختلاف روایات سلف و دلیل خلف بودن آن نیست که از جمله کلمات جابر و عثمان بن حنیس اند و روایتی که از ایشان
 صحیح و صحیح است در حکایت زمان عمر و حکم بجز آن از عمر نمانی شده نه از حضرت پیغمبر پس با وجود آن چگونه
 ثابت شد که متعه حرام است بر قرآن و دلیل دوم بنا بر آنچه در مسند ابی حنیفه است که شفا هر گاه که عمر گفت متعه

۸

روايات ائمه وعاشية بيان قبور زبائير وشيوخ فقه مراسل النبي صلى الله عليه وآله مما يلى المغرب وقبور ابي بكر ابي عبد الله والقبور
عمر خاف النبي صلى الله عليه وآله في موضع قبر وهذه صفته القبور القبور ويروى ما ثبت في الصحيح من
الذي يروى عنه عند جد الجدار ثم هو عمران الجدار المنعم هو الشجر ولو تحت هذه الرواية
لكان ابا دوي قد مر في بكر واشهر الروايات الاولى والثانية تحتها الحاكم كما سبق فها ان الروايات

[illegible]

معنی است و در مقام بیان می آید که این بیت النبوة که در اصل سابق بر آنست یعنی در خانه نبوت ایشان است
الولاد و هم مد و صحت حضرت علی علیه السلام را نشان میدهد و راه ترویج دوم ابرار تعلیم بدو رساند و حدیث انما علیه العلم
و علی الهما را که در اصل نفی تخم برآید نشینده اند نشاند و علم فی الوقت و تمکن از القریه و ریاست و غیره
معنی فی بیت النبوة اولی مرتبه است و اینست اصل بیت و اینست اصل بیت و اینست اصل بیت و اینست اصل بیت
النصارى وقتلوا طفلاً این فقرات اشارت بمقامی دارد که در خلافت آنکه در

منزله دید و آثار او خورشیدها بر کوه است بقدرت طبعش با و بسیار مؤمنین و زبیر و زنگنه دم بدم کسید غنای او زمان
 ای که و عمر و غنای او بعد از آن زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس آن را دو کمال مردان که از غایت شهرت و غنای
 اللهم العزم جميعا فان هذا الرجل اصابني منه **فلا خليا منابر لاهل**
وصيه و الارث عليه توفیق نمیزی اید و در سلسله دوم و مراد نوی و در
 علم غیره حضرت امیر المؤمنین حمید است عا لشماد است روایات طایفه و حواله توانر معنون روایات طایفه و در

ظاہر کہ مستغنی تمام روایات علیہ تخریج ابو لہذا راوی بعض روایات است که بعضی از آنها و القضا الله فکد بلی
و تمام احتجاج نیست فافهم فی حقیقت علم علی حواله انداز کتاب مذکور و این که مذکور است که اسامی اینهاست
بر سبک و منی نویسی حضرت فرمود که ای مسلمان منی را درم گوئی که بود مسلمان گفت ای شیخ بن نون پس حضرت فرمود
و صلی و آری بعضی از منی و بیخیزد عی حال من ایضا البکم بغیر کسی من کار را بعد از فوتی را با و آری

علوم و جلاله شریف است باینکه با وی چهارم را او فرض نماید و بگوید من فایم کند علی بن ابیطالب علیه السلام
و فضل بن رزین را آنکه وصی اینجند که بمعنی خلیف و جانشین در کل امور موصی میباشد بمعنی جانشین و در پیش و راه
نایب و حفظه نیز بر وی میباشد و شاید اینها معنی دوم باشد و قاضی نورالله مرقده گفته که همیشه صایت بمعنی نایب
معنی خلافت است چرا که مراد از خلافت پیغمبر و غیر از آنکه هدایت علم نبوی و هدایت خلائق بطریق هدایتی است

[illegible][illegible][illegible]

ووصایت بلکه از مطلق است و در اصطلاح مجاز است از نعم کردگی کل خلایق بحسب و دنیا بعنوان خلاف از نعمت
علا و از نعمی دنیا بدین شیوه و بی اتفاقی است که شرح بخیر بگویم که هر هاست علمه فی اموال الدین و الا دنیا
خلافه عن التبیان و لهذا القید حرج النبوة و یقید العموم مثل الفضل و الریاسة فی بعض التوابع و کذا
ریاسته من جملة الامام فاباغنه علی الخلافة فانها لا تعم الامام و موافق نیست کلام فقهاء و در شرح مفید

[illegible]

ایزرا

میرا قدرت و عظمت
جی رعیتی
سی دیا

باعتبار

[illegible]

نورانی شمس فیض و صلاحیت
خلیق و خلق و خلق و خلق
نورانی شمس فیض و صلاحیت



بنیاد محقق طباطبائی

محمیان باشند و چون که از جمله تابعین است و این که از آیات و روایات دلالت دارد بر ظهور صاحب زمان
بمعجزات اقسام و دلالت خاصه علی شریعت و نبی الهی و غیره که در این موضع جایز است که بعضی از این
بشخص رسید لهذا آنچه بخاطر قاضی در تقریر عدم دلالت این روایت باطل و در مقام برسته خبر
بعون الله محمد بن محمد پس در دست است از صاحب حق بر فضیلت صحابه بآیه اولی که گفتم خیراته الخیرات الناس
بالمعروف و تنهون عن المنکر و تو منون بالله است میگویم که این استدلال وقتی مفید است که فی طلب کنیم که
بمعجزه باشند و این غیر رسیده است با اعتبار آنکه اگر تمام مرتبه و در اندام همه مدد که در زمان غیبت
رشتن است و سرور و منفعت ظهور آوردند از کتب معتبره و در شان ایشان معنی بود که امت من بعد از من
الکما و غیره میگویند یکی از این که ناجی و نجات مالک است و صاحب فیما بین سیدان و غیره مشهور و در کتب معتبره همان
مثل شرح مرقعه و غیره مرسوم است پس معلوم بود که خطای بعضی از این است که معلوم شد تصدیق ایشان با معروف
نهی از منکر و سایر لوازم ایمان و تصدیق کرد و عمر و ختم و ایمان آن بدلیلان با محققان اول مقال و البتات این است
از قبیل اصدورت و ایمان اشکال است بلکه حتی نسبت که جمع کردن اینی مدافعال اخصالی که مشهور است از
سید اشکال محال است و بعد از تمام محققان آنکه مدلل و ثابت شد و در شرح این چهارده نفر است اعتبار این که
آنها و بنا بر این محال میگویم پس این است که در این اندکی علم به جمیع اینها پس در اصول و فروع و این که
مبست به بدارت باشند و محل جارت بر مبنی که مستبعد است از آن اما در بعضی روایات سید آمده است
تفریح شده باینکه فی طلب اشکال حضرت غفر له و صاحب عارفان او و نیز علم به جمیع اینها و در تفصیل از عیالی
منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که انما نزلت هذه الآية على محمد صفة في الاوصياء خاصة فقال انتم جئوا
اما انتم للناس نامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر هكذا والله نزل بها جبرئيل على و ما عني فها لا
عبدوا و... يا اهل البيت هذه الآية قال يعني لامة التي وجدت لها دعوى ابراهيم فتم لامة التي لعنت الله
فيها و منها و اليها و تم لامة الوسيط و هم خیراته الخیرات الناس و در کتب معتبره منقول است که حضرت محمد
فرمود انتم خیراته بالافضل لهما بنزل فی لهما الامم و علیا و الاوصياء من ولده یا اهل بیت بلکه از بعضی
ظاهر شود که در اوقات غیبت سید مرتضی در کتب علمی از ابراهیم مردی که شیعه و معتزله حضرت امام جعفر صادق
این آیه را تلاوت نمود و گفته شد که خیراته یعنی ائمه المومنین و الحسن و الحسین و علی علیه السلام یعنی اهل بیت
چنین است که حضرت علی و دیگران که در کتب معتبره است پس این که گفته شد که خیرات نام که در زمان و اوقات

و در سر گذشت انتم خیراته الخیرات الناس لای مخرج الله لهم قامرون بالمعروف و تنهون
عن المنکر و تو منون بالله است حاصل خبر اینکه شما اهل بیت هستید و این که امر معروف و نهی منکر میکنند
جمعی از شما میگویند و ایمان حاصل دارید بکتاب حضرت خداوند که گفته شده و از این تقریر ظاهر است که
در این آیه و نحو خیر شده و یکی زیاد کرد که دلالت بر زمان غیبت میکند و تقریر مقام معلوم است که مراد اینها
اخبار بود و معنی آنکه است زمان حال و استقبال و باین سبب هر چند گفته اند در توجیه آن و معنی اخبار
ایمان مذکور است و در مجمع سید مثل اسکندر چون بسیار است و گشتن بر سبب این است که در کتب معتبره
از جمله اینها است که در لوح محفوظ الله تعالی خبر است از اکتشاف و معنی اینها که کان تامة و خیراته منقول است
پس این است که شما یافت شد بدین حال که بهتر است که بگویند که کان زیاد است بر این معنی که
کان الله تعالی و جمیع اینها که در غیر موارد است که شما بهتر است که بگویند که کان زیاد است بر این معنی که
گفته و در حدیث سابق نیز اشعار باین که بود فلا تعقل... تبدیل لفظ تامة بدین معنی که جمع اهل بیت
انما است بلفظ تامة باینکه که عبارت است از جماعه و اشعار باین که تبدیل نیز در احادیث بسیار است و از جمله اینها
از عیسی نقل شد که حضرت صادق علیه السلام فرمود که فی قرآن علی علیه السلام خیراته الخیرات الناس و فو که هم
علیهم السلام و بنی حاکم و غیره که سید اصفهانی کان در قرآن است که عیسی بن شد بر مشهور بود اشعار باینکه که
خیرات نبی است باطل نموده و تبدیل تامة باین معنی که کان زیاد است بر این معنی که کان زیاد است بر این معنی که
اجماع است سورت از در بر تقدیر سید که الغلام در المعروف و المنکر بر این است و در لولایه اینها که ایشان
به جرات اینند البته معروف و از هر چه نمی میکنند و سبب است که در این فایده میکند که اجماع ائمه علیهم السلام
موجب است و پنج طوسی رحمه الله و در کتاب عقبة الاصول طریق استدلال فی احوال این آیه بر حجت اجماع است و در
و بجهت این است که این را آورده اما باینکه اینها و نیز از کورن ختم و بند که این کورن و نه در ختم می را و الاطلاع علیه
فیه مع الیه در روایت استدلال صاحب حق بر فضیلت صحابه بآیه ثانیه که کریمه محمد رسول الله و الذین معه است
على الاحياء و ما بینهم که است میگویم که این استدلال وقتی مفید است که کافی باشد در ادوات فضیلت محض صاحب
ظاهر باشد و در انصاف ظاهر بعضی که مذکور است بر این است که این ظاهر البطلان است باقی است جمیع محسوسات که منافع
از ظاهر باینکه و منین میگویند اما چون در باطن معتزله اتفاق عمل بنمودند با نفع است از دریافت فضیلتی دور و نزدیک
بنام و این را بنمودند و همانا که در اشعار باینکه جمعی از کورن در مقام سید صاحب فضیلت و اکرام و معجزات

در منهاج الاموال گفته که انچه من اعمه مسائل اصول الدين و راجع به دين است و در منهاج الاموال
امير رخصه ميگرداند گفته بش از اين ميشد که شد اصحابي و هم **و در منهاج الاموال**
شماره گفت که شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
حکم و سعت بودند و در ان زمان شتم کرد و عبت ببار بار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار
بر رخصه ناکس شدند و در ظاهر فدا و بهار را بر کردن و در وقت خود ميگذاشتند و سعد بن عباد که در
النصارى اين را مباد نموده و گفت که الله لا يرضى منكم ايام و منكم ايام يعني قسم
که راضي نميشوم با جماعت انصار که شما فرما نموده است بلكه بايد راضي شود با اينکه امير از او امير از او
معيں شود و برسد کان خدا در نيوفت انش غنم و عباد بجان عمر بن سعد بن عباد و رخصه
سعد و در زير پا مردم ماند و مرد پس جمع گفتند که سعد بن عباد که در وقت که او را در وقت
اناني بود که راضي است و آوردند و بعد از ان تيب خود زير پا کردند تا اينکه حضرت امام حسين عليه السلام
شهادت بخشيد و سب بن سعد را و عمر که در ان زمان خنجر افكند و فخر گويد ان شهادت سعد بن عباد و در وقت
كشيدن خنجر در مقام مذکور بود اما ظواهر بسيار از اخبار آمده است عليه السلام بالليل و النهار انهم
ميكند که هر چه خودي که بناحق بخت بود از انان رظم اخلاف و خلافت و خاتم عاقبت ان باني
از انجمله صاحب كمال الانوار از كتاب تقيت نقل کرده که محمد بن ابي كثير كوفي گفت که ختم نميگردد نماز خود را و
من بگويم آنرا که روي بگو و عمر تا اينكه شني در خواب ديدم مرغی را با طرقي که در آن بود خبر عرس خنجر خنجر
و آن مرغ خا خنجر و فاف عطر است که از ان عفران و غره پس فو آمد انفرشته در حجب و حضرت سفيان بن عيينه
سخن را در ان زمان بگو و از خلوفي که در ان طرف است بر روي انان است با انان از او و انان
بودند که انان و بعد از ان رقيب بجا انان پس سوال کردم از جمعي که در ان زمان ديدم که انفرغ که بگو انان
چه بگو انان گفت که انان نوشته است که هر چه بگو و انان فو آمد و برانند و شخص مهاله پس مضطرب
از خواب بستم و در فکر کار خود شستم چون صبح بیدم و در خواب بگو و عمر خود را متوقف ميدم پس رفتم بگو
حضرت امام جمع صادق ع چون مراد بداني حال خنجر و مود که انفرغ او بد و در خواب گفتم آري عالمي فو آمد
آيه انما للجوى من الشيطان ليخرج الذين اخوا وليخرجهم من بيننا الا باذن الله و على الله فليست كل
المؤمنين را بخوان و در هر وقت که خوب بپي خبر را که مضطرب را از انان قسم که انان موكل نشد بر انان

۵۶
اگر امت من بگو و شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
ظلم و سعت بودند و در ان زمان شتم کرد و عبت ببار بار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار
آن در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
خون شتابان بر کردن انان است که روز قيامت شهادت خود را در ان زمان شتابان شتابان شتابان شتابان
از انان نماند و سبي عبطان ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار ببار
فان است و رخصه ناکس شدند و در ظاهر فدا و بهار را بر کردن و در وقت خود ميگذاشتند و سعد بن عباد که در
و حجت سعد بن عباد از قراري که شام نعل کرده مدلول بعض روایات اما اگر روایات عامه است و در ان
سعد بن عباد و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
زافر گفت که انان موكل نشد بر انان و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
بخت رايه العصيان كما فعله سعد بن عباد و الانصاري كما حصل من هو فخر و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
خلفا راضي نبود و سب بن سعد بن عباد و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
و از انجمله انان است که چون عبت انان از خط با و له عقليه و تقية مفهوم است بجلال انان و سب بن سعد بن عباد و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
به سب بن سعد بن عباد و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
مروان بن سعد بن عباد و در روز حلت حضرت سفيان بن عيينه و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
انهمه بر سب بن سعد بن عباد و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
کردند که انان سب بن سعد بن عباد و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
که انان از انان مردم بر انان سب بن سعد بن عباد و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
کس و در زير پا مردم ماند و مرد پس جمع گفتند که سعد بن عباد که در وقت که او را در وقت
از زير پا مردم ماند و مرد پس جمع گفتند که سعد بن عباد که در وقت که او را در وقت
کي با انان بخانه خود بپي بگو و عمر که در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
مشترک در انان سب بن سعد بن عباد و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
که او سب بن سعد بن عباد و در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن
گفته که اجماع بر انان است که در ان زمان شتابان که ابو بکر و عمر و ابوبکر بن بکر و سفيان بن عيينه و سعد بن جبير و عوف بن

و بسیار است پس در آن وقت که از آن است باینکه هر باور و خوشی که در شریعت است و از آن است
در فتوی و قضا از جاده استی که بیرون میگذشت و بعد از آنکه خبر دایم که هر چند که معتقد به شریعت
طبیعی و این بود که اعتراف بخلط خف نکند اما از بس که بسیار رسوا بود طوعا و کرها اعتراف می نمود و در آن
بوج برای غلطی را خود می نمود چنانکه سنیان نیز در مواردی اعتراف می داشتند بلکه غسل عمر را از او تمام می نمودند
نفس و می شمارند چنانکه در اصل شصت چهارم می بود و توبه بسیار سنیان بوجه و عیبه می نمود و در میان فتنه
روز به روز می گذشت که اگر کسی بگوید که اقیانوس فلسط بخیر که ممکن است از باب توضیح و تالیف و بعضی
با انساب است نفس و اظهار می نمود که ما باینکه با شریعت و فاضل و الله مرفه گفته اند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
بنی سلاست که با عمل ابرار و نیکو صاحب بدو می بیند آن ستم و در شریعت و شکی است بسیار یک است
و تا بنافهم و توضیح چند را موردین معقول است باینکه بنور اعتقاد و قصور عمد مردم مخفی است بلکه از بس که
که گفت فلسط بخیر که هر چند که تقصیر می نمود و فاضل و نیکو می باشد و این نیز فاضل و نیکو می باشد که از جاده و معمل
اصل نبوده و شریعت و اصلاح



و بعد از آنکه از آن است باینکه هر باور و خوشی که در شریعت است و از آن است
در فتوی و قضا از جاده استی که بیرون میگذشت و بعد از آنکه خبر دایم که هر چند که معتقد به شریعت
طبیعی و این بود که اعتراف بخلط خف نکند اما از بس که بسیار رسوا بود طوعا و کرها اعتراف می نمود و در آن
بوج برای غلطی را خود می نمود چنانکه سنیان نیز در مواردی اعتراف می داشتند بلکه غسل عمر را از او تمام می نمودند
نفس و می شمارند چنانکه در اصل شصت چهارم می بود و توبه بسیار سنیان بوجه و عیبه می نمود و در میان فتنه
روز به روز می گذشت که اگر کسی بگوید که اقیانوس فلسط بخیر که ممکن است از باب توضیح و تالیف و بعضی
با انساب است نفس و اظهار می نمود که ما باینکه با شریعت و فاضل و الله مرفه گفته اند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
بنی سلاست که با عمل ابرار و نیکو صاحب بدو می بیند آن ستم و در شریعت و شکی است بسیار یک است
و تا بنافهم و توضیح چند را موردین معقول است باینکه بنور اعتقاد و قصور عمد مردم مخفی است بلکه از بس که
که گفت فلسط بخیر که هر چند که تقصیر می نمود و فاضل و نیکو می باشد و این نیز فاضل و نیکو می باشد که از جاده و معمل
اصل نبوده و شریعت و اصلاح

و بعد از آنکه از آن است باینکه هر باور و خوشی که در شریعت است و از آن است
در فتوی و قضا از جاده استی که بیرون میگذشت و بعد از آنکه خبر دایم که هر چند که معتقد به شریعت
طبیعی و این بود که اعتراف بخلط خف نکند اما از بس که بسیار رسوا بود طوعا و کرها اعتراف می نمود و در آن
بوج برای غلطی را خود می نمود چنانکه سنیان نیز در مواردی اعتراف می داشتند بلکه غسل عمر را از او تمام می نمودند
نفس و می شمارند چنانکه در اصل شصت چهارم می بود و توبه بسیار سنیان بوجه و عیبه می نمود و در میان فتنه
روز به روز می گذشت که اگر کسی بگوید که اقیانوس فلسط بخیر که ممکن است از باب توضیح و تالیف و بعضی
با انساب است نفس و اظهار می نمود که ما باینکه با شریعت و فاضل و الله مرفه گفته اند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
بنی سلاست که با عمل ابرار و نیکو صاحب بدو می بیند آن ستم و در شریعت و شکی است بسیار یک است
و تا بنافهم و توضیح چند را موردین معقول است باینکه بنور اعتقاد و قصور عمد مردم مخفی است بلکه از بس که
که گفت فلسط بخیر که هر چند که تقصیر می نمود و فاضل و نیکو می باشد و این نیز فاضل و نیکو می باشد که از جاده و معمل
اصل نبوده و شریعت و اصلاح

كان ابي المومنين صلوات الله عليه وآله الذي لا يؤمن الا منه وبسبيله الذي من سلك بغيره هلك وبذلك
 جرت الامم عليهم السلام واحدا بعد واحد جعلهم الله اركان الاسلام فان قيل بهم الحديث حاصل
 بود حضرت امير المؤمنين عليه السلام در اقدارها كه آمده ميشود مگر از آن و برادر انجمن است كه چنانچه منتهى هر كه رود
 و بعضى روشن جاري انداخته معصومين عليهم صلوات الله عليهم بعد از يكى كردن اين را خداوند عالميان باي
 و تنقيد اين كه يكى ميسر از آن است كه مضطرب بنمود با اهل آن بايغى كه تا اين است از زلزله قيات
 و چون اين منقرف شوند زلزله قيات ظاهر گردد و بايغ بنمود اين است شده و در حدس بنمود كه عالم
 متعلق اند بر و اين انجمن را علامه عليه السلام از صحيح تر مدققى كرده كه حضرت سهروردى انا مدينه العلم
 خلاصه سهروردى كه حضرت سهروردى علوم و على قديان شهرت است بياربى كه كل علومى كه محتاج است
 به سهروردى مضبوط است و راه وصول بآن بنوسل حضرت امير المؤمنين عك منوط و مربوط است از يكه و صاحب سهروردى
 عالم باشد بجمع محتاج است بآن و بعد از سهروردى بنسبت چنين كسر مگر على و يازده امام عليهم السلام و فصل
 بعد از اعتراف بعباقريه و خيانت مضمون آن انكار حجت و دلالت بر امامت كه و بهيانه كه انجمن
 برين فاده ندارد كه على عذر انكار است اكل نام و زور ستى جز و زيرت اعلم بود نام و فاضلى نورانه مرقه كنده در
 اشارت است بعباقريه و انوار النبوت من ابوالجناح بنده و بسيار از ادوات اين منازل شافعى تفرج بآن شده و سهروردى
 عجز است كه كشته كى انا مدينه العلم و على باها من امد العلم فليات الباب و ديكرى بى با على انا المدينه
 الباب كذب من علم ان يصل الى المدينه من الباب و ديكرى بى انا مدينه العلم و على باها من امد العلم فليات
 من باها من ديكرى بى انا المدينه العلم و على باها من امد العلم فليات الباب و ديكرى بى انا المدينه العلم
 رجوع بامير المؤمنين و بنا برينكه سهروردى بنسبت چنين كسر مگر على و يازده امام عليهم السلام و فصل
 بدراينها و فرموده كه در عكوت كسر كه كان اين كنده كه از غير ايندز بعد از علم ميسر و در دين اخبار كفايه است
 دارنده جز بجهت شى كه خبر از انكان برون زود مگر از آن و رايم نيايد سهروردى بى انا المدينه العلم
 حافظ علوم بعد از من حضرت است و جو را سهروردى بنسبت چنين كسر مگر على و يازده امام عليهم السلام و فصل
 من ابوالجناح بنده و خيانت مضمون آن انكار حجت و دلالت بر امامت كه و بهيانه كه انجمن
 معنى امام ظاهر و مؤيد است بى كه ميسر از آن است كه مضطرب بنمود با اهل آن بايغى كه تا اين است از زلزله قيات
 رجوع بآنسان بى كه ميسر از آن است كه مضطرب بنمود با اهل آن بايغى كه تا اين است از زلزله قيات

سهروردى بنسبت چنين كسر مگر على و يازده امام عليهم السلام و فصل
 بعد از اعتراف بعباقريه و خيانت مضمون آن انكار حجت و دلالت بر امامت كه و بهيانه كه انجمن
 برين فاده ندارد كه على عذر انكار است اكل نام و زور ستى جز و زيرت اعلم بود نام و فاضلى نورانه مرقه كنده در
 اشارت است بعباقريه و انوار النبوت من ابوالجناح بنده و بسيار از ادوات اين منازل شافعى تفرج بآن شده و سهروردى



بنیاد محقق طباطبائی

و ابو الحسن بنسبت چنين كسر مگر على و يازده امام عليهم السلام و فصل
 بعد از اعتراف بعباقريه و خيانت مضمون آن انكار حجت و دلالت بر امامت كه و بهيانه كه انجمن
 برين فاده ندارد كه على عذر انكار است اكل نام و زور ستى جز و زيرت اعلم بود نام و فاضلى نورانه مرقه كنده در
 اشارت است بعباقريه و انوار النبوت من ابوالجناح بنده و بسيار از ادوات اين منازل شافعى تفرج بآن شده و سهروردى
 عجز است كه كشته كى انا مدينه العلم و على باها من امد العلم فليات الباب و ديكرى بى با على انا المدينه
 الباب كذب من علم ان يصل الى المدينه من الباب و ديكرى بى انا مدينه العلم و على باها من امد العلم فليات
 من باها من ديكرى بى انا المدينه العلم و على باها من امد العلم فليات الباب و ديكرى بى انا المدينه العلم
 رجوع بامير المؤمنين و بنا برينكه سهروردى بنسبت چنين كسر مگر على و يازده امام عليهم السلام و فصل
 بدراينها و فرموده كه در عكوت كسر كه كان اين كنده كه از غير ايندز بعد از علم ميسر و در دين اخبار كفايه است
 دارنده جز بجهت شى كه خبر از انكان برون زود مگر از آن و رايم نيايد سهروردى بى انا المدينه العلم
 حافظ علوم بعد از من حضرت است و جو را سهروردى بنسبت چنين كسر مگر على و يازده امام عليهم السلام و فصل
 من ابوالجناح بنده و خيانت مضمون آن انكار حجت و دلالت بر امامت كه و بهيانه كه انجمن
 معنى امام ظاهر و مؤيد است بى كه ميسر از آن است كه مضطرب بنمود با اهل آن بايغى كه تا اين است از زلزله قيات
 رجوع بآنسان بى كه ميسر از آن است كه مضطرب بنمود با اهل آن بايغى كه تا اين است از زلزله قيات

۱۱۱

۲۷۳
 و بطبعی چنانچه بعنوان ندیان کیل شده اند بان جمع که معرفت حرکت آنها الله است بر وجهی که در فقه و اصول است
 و بطریق تحقیق فیهما هو جری و لنعم ما قبلین برکت کبریا و حیدر خورشید از محضر انوار سبکباری و بشارت عز
 و کبریا نشانی بود هر سو که اده و کثرت میگردید ... هبه جایز اعلیٰ علیه السلام و اللیس لوقت الشمس
 من وقت الغروب و وقت الزوال لکان عجیباً یعلم اهل الشرع و الغرب لک ... حاصل غرض آنکه بر فرض آنکه
 این کواخلاف در اوضاع بلکه چنانچه مسلمانان میگویند اگر آنجا که واقع باشد بسیار در آن فیه رتبه و وقت
 غروب باشد که بعد از وقت زوال شده باشد بر آنکه در آن وقت فضیلت عصر شود و اگر این واقع بود
 بسیار است که اهل شرق و غرب کم عالم بان شوند و از و بر آن جمع در آن قدر معمول است این است
 و یک در آن از آنست که در آنجا که در آن واقع از طوفان نوح غریب است بسیار است که در آن واقع
 و یک در آن از آنست که در آنجا که در آن واقع از طوفان نوح غریب است بسیار است که در آن واقع
 فضیلت عصر شده است چنانچه در آنجا که در آن واقع از طوفان نوح غریب است بسیار است که در آن واقع
 بل بقول آن وقت الفضیلة فی صلوة العصر هو یا علی باو فصل و زمان اء المصلک لفضل الظهر و قد ایدیه کوا
 عقیب الزوال و کل زمان ان قصر قل تجا و هذا الوقت فذلک الفضل فانت فیه و اذ لوقت الشمس لهذا الله الیوم
 الذی یفرض انه مقدار ما یؤدی فیہ رکعة واحدة خفی علی لعل الشرف الغریب لیسیر و ایدیه بل هو ما یحی ان
 علی من خیر الحال و شاهد ما ان لم یعمل النظم فیها و السعی منها فبطل السؤال علی جولنا المبتدعی فوق الفضل
 حاصل غرض آنکه چون بن کلام و بیفهام بر آنست که نماز عصر از وقت فضیلت تا خیر شده و وقت اذان که الله تعالی
 که در آنجا که فضیلت عصر بر آنست و وقت فضیلت عصر زمانیت که بعد چهار رکعت اذان و اذان که در آنجا که
 اگر فرض کنیم که بعد از آنکه اذان و اذان که در آنجا که بعد از آنکه اذان و اذان که در آنجا که
 فضیلت عصر شده و اینست که چهار رکعت است اگر جمع که غایب است اند بر آن مطلع شده باشند بلکه حاضرین نیز
 تا مصلحی حاصل شده باشد تعجبی ندارد و در آن روز که بسیار در آنجا که بسیار در آنجا که بسیار در آنجا که
 باینکه مخالف است با طواغیر اخبار که قبل از آنکه نشسته باشد اعتبار صراحت آنها در آنست که در آنجا که بسیار
 و غایت است یعنی سبب آنکه اول وقت فضیلت نماز عصر بعد از غروب و وقت چهار رکعت اذان و اذان که در آنجا که
 آنکه در آنجا که اول وقت فضیلت عصر برای مسافر و غایت است که اذان و اذان که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 حاضر نخل که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

۲۷۴
 نماز عصر بعد از وقت فضیلت آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 باینکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 الصلوة فانی بان کرده بر وجهی صافی و بنابر آن برادر آن فضیلت عصر غروب است که بآن زوال رجوع کند اذاب
 چنانچه مذکور است در سؤال جواب که آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 ان فالتاخر بها القدر الذی ذکرناه فالسؤال ایضا باطل لانه لیس بین مغیبت جمیع قرصها الا ظهور بعضه
 کل قرص بعد و لا یفطن اذ الله یعرف مغیبت الکبارة علی وجه خاص و العادة و من فطن بان ضوء قرص الشمس ثابت عاد
 بعضه جزو آنست که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 باینکه سائل وارد آورده باطل میشود چه فاصل میان ظهور بعضی قرص اقباب و غروب کل آن قلیل است از زمان غروب
 کنیم که بعد از آنکه کل قرص غروب شود بلافاصله از آنوقت که طلوع نموده در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 از زمان بسیار کم موجود و باز زمانی قلیل نموده در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و باینکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 نواز است که قیل و قال پس بر فرض که وجهی بر آنست که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 چون طوق اخبار آورده در این باب طوق است باینکه مجموع مدت رد و کثرت رجوع نفس بسیار کم بود پس در آنجا که
 روز و شب بهمان وقت در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 قبل از غروب اول و بنفقت در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 نفس بوقی قدر آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 میتوان گفت که هر چند در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 بر آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 از وقت در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و با وجود تعدد کجوا و خرق عادت بخوبی این نیز میتوان کرد که اگر اقباب در غایت وقت معهود در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 آن مسکون بهر مردمان نشود باعتبار آنکه مصلحتی مقتضی اخفاء آن باشد بر فرض آنکه در بیفهام معجزه بودن هم مقصود
 ناز میتوان گفت که ظهور محض در حضور سرور است که نمودن معجزه با و منظور است و لکن اهمه در مسیح حقی و صلح خد

۱۰۵

قرص الشمس في الزمان بين مغیبت بعضه و ظهور بعضه و بعضه لا یزال یسیر و قصاره فیه رجوع الشمس بعد مغیبت جمیع

برفوت عمر کریم بنو و قال بکم لم نردو و بجهت تخفیه نیست می تواند بود و در جلال وسط است بر فاعل اکثر از
 صانع مصلح مصلح بدون قلب و رویت که حضرت صادق فرمود که رحم الله بولا کان یحبنا اهل البیت
 و لعل الله صهیبا کان یعادنا و عز رحمت کند خدا ابرار را بیدست که اهل بیت را دوست است و دوست
 کند خدا صهیب را بیدست که بر دشمنی اهل بیت است بکاشت سیوم یک صهیب و لای هر دو با حضرت
 بودند اما با لای علی از غم سر تر که ان خود و صهیب بعد از آن حضرت مؤمن عمر کو مخفی خانه که نزد صهیب
 درین حادثه منافات ندارد با آنچه درباره او شنیده و در جمع البحرین نیز مذکور است فی الخبر نعم العبد صهیب
 لوله خیف الله لم یصعبه یعنی خوب غلام است صهیب که اگر از خدا بگریزد باز بر امون عصیان او را نمیکرد و بدید
 فرار که استاد رضی الله عنه در رساله کشیده و نقل کرده است کلام عمر است بر فرمونی که کلام حضرت سید مرتضی است بنویسند
 گفت که از جمع بین الاضرب ظاهر شود که صهیب در زمان رسول هم در زمره یکتا و معدود و بعد از آن از جمله ابرار بود
 و فاضل است و با در جمله در جلال و در حدیث در حدیث بلال و نذمت صهیب نقل نموده و در مدح او خبر نقل نموده
 و نیز چون بعضی کسان بر کبر حکایت غار را دلیل حق بر فضل او بگویند و قلم اخلاص رقم شیعیه در صفات
 ایشان رد است بدفع آن بگذاریم و بقیه الامام و نقصها الامام و بنا برین که آنچه در او است
 احتیاج به هیچ طبری از حجاب نیست مگر علیها الرحمة و رویت بهجات احتیاج و وضع آنها بدون حجاج محتوای
 میشود در میان نقل خلاصه ترجمه آن استیغنیط است که گفته که شبی عمر را در خواب دیدم و از او پرسیدم که ای
 نانی ایشان از همتا فی انکار کجاست دلیل نقل را بگویند که شش وجه دلالت میکنند اول الله اولاد
 بنوعی نمود و در آن و نالی این فرمودیم و اینک توصیف که است نالی با جماع در یک مکان و تحقق الوفا و این
 باین است مبارکه فرموده ایم و العار به صحبت که مقتدر تر است در تربیت سپاهی برکت داد و این قول
 در شان او است و در این خبر او از شفقت پیغمبر درباره او باعتبار اینکه لاخرن گفته اند خبر داد انزل الله
 معنا از اینکه خدا ماهر است و دفع اعدا است ششم الله خبر داد و اینکه سکینه را بر او بگذاشت و در آن
 معداق فائز الله سکینه علیه فرمود و اینکه سکینه پیغمبر است از پیغمبر مفارقت نموده پس این شش موضع است این
 که دلالت میکند بر فضل او بکبرین این قدر و ممکن نیست طبع را نه برای توفیق بر این عزیز تواند شد و این شش
 گوید که باین حضرت را با احتیاج ترا بر هم میزنم مانند حاکم که باین بر آن و زود و از او از متفرق است و این
 گفتی که خدا ابو بکر را دوم و پیغمبر را اول و فیللی نمیتوان دید چه با فوره معلوم است که چنانچه اجماع نمونی

با منی دیگر است نالی ایشان شود همچنین اجماع کافی با منی نیز نبوده و نالی میزد و اینک گفتی که خدا ابو بکر را
 با جماع توصیف نمود پس آن حجت فقیه است نمیتواند بود و همچنین که عدل مل مؤمن و کافر میشود همچنین مکان نیز
 شامل ایشان میشود و دیگر شک نیست که سجد رسول خدا شرف است از عار و مع ذلک جمع میشوند در آن مؤمنان
 منافقان و کفار و دیگر اینکه در شتی نوعی جمع شدند نوعی شیطان اقسام مجاد و حیوان و این که گفتی اخذ ابو بکر را
 صاحب بر سید پس آن نیز فضیلتی نمیشود که در این اعتبار است که کافر صاحب رفق مؤمن میباشد چنانچه الله
 در سوره کهف میفرماید که اذ قال المصاحبه و هو یحاوره الکفر تبی اذی خلقک من تراب و دیگر است میان عرب
 که از آن ناز شده زبان ایشان شایع است که هر ماه یکی از بهایم با عاقلی باشد آن بهیمه را صاحب گویند چنانچه شاعر
 صاحب میده و گفته که ان الحمار مع الحمار مطیة فاذا خلوت به فبلس الضارب لغیر الاغ هرگاه بالاغ باشد
 بار بر دار و خوش قرار است هرگاه تنها ماند بر آن پس از بد صافی بدان بلکه جاور که جان نرندار و کافر صاحب میکنند
 چنانچه شعر در وصف کشید خود گفته ششم زرت بندا و ذاک غیر خیر و معی صاحب کتوم الله لغیر و بدیدم بند را
 و آن دیگر بود بی خیانتی که با هم کرده باشیم و با من بود صاحب که عبارت از ششتر انصاف است که زبان خود را بپنهان میدارد
 و اما این که گفتی که پیغمبر ابو بکر را بقول لاخرن اطمینان میداد پس آن دلیل است بخلط آن عقیف و چون دانده
 باطن بود و با عودیت بنا بر اول این پیغمبر از آن معقول نیست بنا بر ثانی این که دلیل معصیت انشقاق است و انکه از
 ان الله معنا استنباط کرد که خدا یا ر و مددگار پیغمبر ابو بکر بود و وقتی صحیح است که مراد از ضمیر مستلزم است باشد که مراد از ضمیر
 به نهار و تعبیر این ضمیر را بقرآن است که ما فی قوله تعالی انزل الله الذکر و اننا لحافظون استنباط تو بر میخورد و این
 روایت میکند ابو بکر از ابی حنبله و مکرر است رسول خدا من اندوهنا که بر علی مرتضی که چه کنند و اعدا پس پیغمبر
 در وقت فرمود که لاخرن ان الله معنا و مرادش این بود که با من علیه خدا و کفایه دارد ما را از تر اعدا و این که
 گفتی که خدا از آن سکینه را بگویند و وقتی صورت دارد که ضمیر علیه در فائز الله سکینه علیه ایله بجزی و له و جاریج
 باید بگویند بود اما این حرف است مردود و باعث سبب که کسی سکینه را نداشت و مؤید بگوید و یکی است قول آنکه مراد از
 ابو بکر است و در وقت است بلکه اگر بخواهیم از اینها کنی بهتر است برابر این که گفتی یا حضرت یا سید و دیگر که الله
 انزل سکینه فرمود مؤمنان را یا پیغمبر شریک نموده و یکی گفت فائز الله سکینه علیه علی سوله و علی المؤمنین و انزل سکینه
 التقوی و در هر کوه هر کوه حضرت فائز الله سکینه علیه علی سوله و علی المؤمنین و انزل سکینه و هاور اینها
 ظاهر است که از آن سکینه به نهار نمودن نشان نیست که در غار مؤمنی که با او در پیغمبر ترکت اند بود بنویسند و ابو بکر رسول

فرمود که رسولی را که اینطور را آورده بود دیدی گفت آری فرمود صفاتی را باید بر این بیان کرد و گفت که این است
 و سبزه و زرد فرمود که آن خطی که بال جبرئیل است که زینت داده است بدر و جواهر و یاقوت پس آن اثر بر انداخته
 که سبزه و زرد در آن مکرر جای گشته و نشان داده است چون از نامه ما بر دست عیسی برست بود و چون از آن
 در آن نمود پس صاحب حضرت را که بار مخصوص ساخت باین مقصد و در میان اصحاب مقبت حبس و نام این
 بنوت آنرا از آن مخصوص حضرت محمد ص که گویند و آنحضرت را بر او صفت خود را که بیکس که مراد از آن است
 و در زمره آن است با علی که هم حضور آمد کرد و بدو حدیث صحیح در وصایت حضرت علی علیه السلام نقل است که
 منقبت عتبه که آنکه سوره سوره برات که با بکر داد و او را برای خواندن آن بر کفایتش که فرستاد
 و آن سوره زلف جبرئیل لغویان را حلیل آمد و گفت بیاید از از جانب تو فرستاد مگر تو یا که از تو باشد پس
 آنحضرت که مراد از آن که سوار کرد و در آن نشسته خود را که نامیده شد عصبان فوج علی معصی مکه و ضابطه با آن
 محرومه یعنی سوره که کوشش تکلف شده بود و یا کوشش که ماه یکبار کنی و یا این که این فطام او بود علی و فوج
 الجبرئیل پس از آنکه کوشش سال از یک طبعه با بکر رسیدم و سوره را از او گرفته از جانب آیه با بکر
 مخصوص کردیدم تسبیح علامه علیه الرحمه حکایت بر آن را داده که امانت نموده گفته که قدسند احد در جمع
 استند گور است که سوره را با بکر داد و او را سوار حمل مکه و فرستاد پس عتبه را بکر بر کفایت رسید
 آنحضرت علی علیه السلام سوره را با و رسید و سوره را گرفته او را بر گردید و حمزه را بکر یکی دست سوره بر گشت
 رسید که آیا در باره من خبر یافتی که دید آنحضرت فرمودند و لیکب جبرئیل آمد و گفت که بیاید این سوره را
 مگر تو یا مری که از تو باشد و فصل بن روز بهان گفت که حقیقت آنجاست که حضرت سوره را در سال ششم
 ابابکر را امیر حاج کرد و اوایل سوره را با و سپرد که در موسم حج بر سر کعبه بخواند و در میان سوره که فایده
 حمد حسد بود که سوره ابوبکر را تا آخر آنها چهار ماه مامور فرمود و چنانچه در صد در سوره مذکور است که
 فی الامم من بعد انشور و ایضا امر کرد ابابکر را که میان مردمان اندازد که کسی بر منعه طوفان و هیچ مشرکی بعد از
 حج نکند از پس آن ابوبکر سوره حج رواه کرد و حضرت سوره را از فرستاد و سوره بر او را و پس از آن
 آن مشتمل بود بر باخیر عود و عادت علی بود که اعتبار نمیکرد و نقد و نیز عود را مگر از صاحب عتبه یا کسی از قوم
 خودش باشد و ابوبکر چون از عتبه بی عتیم بود و سوره را رسید که مباد او را بیاورند و بکنند و بنیبه عتبه را
 عتبه را حق با چهار ماه لغویان را بزرگوار می نمودند لهذا آنحضرت علی را فرستاد بر او را سوره بر او را و بنیبه عتبه

منقبت عتبه

که با بکر را



بنیاد محقق طباطبائی

به اتفاق و چون حضرت علی ع با بکر رسید ابوبکر از او پرسید که آیا سوره را ترا بر حاج می نمود آنحضرت فرمود که نه بلکه
 بر این سوره تا بخرید پس سوره بر او را از ابوبکر باز یافت و نمود ابوبکر با مارت حاج و یک بر خدایت و دو بجهان
 منقول به پس هم با سوره رفتند و بعد از گذاردن حج بر گشتند و ابوبکر از حضرت سوره را سوره نمود که آیا الله در باره من
 خبر را از فرمود حضرت گفت که نه و لیکب سالین که زساند از از جانب من یا خودم یک که از اهل بیت من باشد با بکر این
 اما عتبه بنیبه و قدی در آن بکر نمیکند و آنکه علامه گفته جبرئیل آمد و جنی گفت در اصل خبریت الهی است فوج که
 نقل فضل با بکر از آن برات در آن سال هم فوجی نوشت با طریقی شیعه فاضل لایحه و صاحب عتبه عتبه را نقل کرد و انداز تو سوره
 آنحضرت فوج فرمود که فوج در سال ششم و نزول برات در سال نهم و حجه الوداع در سال دهم بود و ایضا فوجی فوج با بکر
 در آن وقت سوره در خط سوره الوفا نقل کرد و اندو در آن وقت فوجی است که کان نور و لها سنه تسع من الهجرة النبویه و فوج مکه است
 نام و کان لا یور فی عتبات اسد فاقه رسول الله ص ابابکر علی موم سنه تسع ثم اتبعه علیا من اتبعه مکه عتبات
 بکر علی اهل الموم و سوره در روایع غیر یک ابابکر از هجرت گفته که السنه لتاسع لثناه شهر او تبايع الوفا
 انو علی ابابکر ثم تولت براءه فامیل علی بن السطاب و صو اقد عنه انو و با بکر فاضی را الله مرقده گفته که آنجکه فضل
 که حقیق ندارد چه اگر واقع آن بود که او نقل نمود که سینه سوره نیز بر آن اطلاع میداشت حکایت نیز سوره برات را
 گفت کفایت ابوبکر نمیکند است بلکه ابوبکر نیز نمیکند و از نزول خبر در باره خودش رسید با بکر فضل خود را با بکر
 کرد و ایضا بنیبه ابابکر با بکر نمیکند که حضرت سوره را نامه نوب و از امر کند و بعد از انقضاء امارت قرآن
 بان فاضل کرد و پس از آن هر مینود که منظور حضرت سوره این بود که حضور حضرت علی در انقضاء و دخل عامی است در نظام
 ج و انقضاء که این امر محبت با بکر اسلام و غیر آنها از سایر احکام و بعد از نقل بعضی از مایات و مویات اینک گفته
 که نقل فضل کرد که ابوبکر از فرمود حلیفه بر گشت از زیادات بعضی من خور سینه است چه در وقت طایع الاول انش
 و کتب در رجوع ابوبکر و نقل او و انکار فضل آنس جبرئیل را برای عزال ابوبکر و نصب حضرت علی ع و دو دست با بکر سوره
 بنیاده و این خط علی الحوی ان هو لا و جی فوجی که حکم از از پیش فرمود با بکر که علامه از از انش و از کتاب
 مع بنی عتیم پس سینه نقل نمود و ایضا در صحیح ابی داود و صحیح ترمذی این معنی از ابن عباس روایت است که حضرت علی ع
 که سوره را و ادانت را بر همه مردم در روز غدیر خم بعد از آن فرمود من کنت حوکه فاعلی حوکه پس در روز طایف از از
 نقل حکایت در اصل دهم که است بد گفته غدیر خم جبار است از موضع که میان مکه و مدینه است در آنجای خیمه ای و سوره از سوره
 در آن فانی بنیبه ابی لایحه و سوره در خط سوره الوفا با بکر را در مصطفی گفته که حوکه بالضم اصغر حل جنت اصطفی الله العذیر

سوره سوره

در این کتاب

جا و خود را میروندان و میگویند که ما خود را از مردمان پس از بل صراط کدشت پادکشت و نماز عصر را با مردم
 در کدشت صراط کدشت و بعد از آنکه وقت نماز عصر در عراق عربی مانی القاموس و در غنیه و البصار
 الکبرجایی از زمانه سورت که قبل از این میان شد و در بعض نسخ کجا حیدر صراط الفرات بضم فا و را وقت نماز
 که لام الفاعل است مناجرت مع البحر گفته که الفرات اسم نهر الکوفه و فی المصباح الفرات نهر عظیم مشهور و خارج من حدود
 الروم ثم یمتد بطراف الشام ثم بالکوفه ثم یتلقى مع دجلة فی البطاح و یصل إلی نهر و لهذا ثم یصب عند بغداد
 فی بحر فارس انتهى و ابصار تحت سدره المنتهی گفته که و النهران النیل و الفرات یخرجان من أصلها ثم یسیران
 إلی الله ثم یخرجان من البحر من حدیث صحیح و در بیان کتاب بدو مکرر و است از عبد خیر که گفت ما حضرت علی
 راه میزنیم در زمین بابل و وقت نماز عصر حاضر گردید پس در مکانی می رسیدیم مکرر که آنرا از یونان و از مکانی نبویدیم
 تا این که آمدیم مکانی که بهتر بود از آنچه دیدیم را و بر کوید که و قد کادت الشمس ان تغیب بغیر و نزدیک که غایب شود آفتاب
 پس حضرت علی فرمود آمد و من غیر و در حدیثی که حضرت فرود آمدیم پس هم دعا را و خود را و نذر حیدر قنبر البکان مع
 بر گردید پس از آنکه در نماز عصر را بعد از آن غایت آفتاب نظر از سجده ظاهر حدیث اخوانیت که در سخن بعد از
 غروب شده بلکه وقت اداء الفریضه عصر تا غروب از روز شنبه تا سه نماز عصر در وقت فضیلت آن نحو و حدیث اول کتاب
 منقبت هر چند صحیح نیست در آنکه در وقت محبت از چنانچه و آن نحو در آن مذکور نیست که روز شنبه یا نه اما اظهار است
 در بیان وقت یا نه و نماز عصر بعد از شنبه یا و سایر احادیث منقول در بیفهام بدالات عبارت عربی آنها که گذشت
 هر چند در یک شمس بعد از غروب است بر آن اشکالی که بطلب هر دو است خاتمه صاحب کتاب الانوار نقل کرده که ابن ربیع
 و در برابر گفته که تکرار الصلوة فی کل ارض خفف و لهذا اورد المومنین الصلوة فی ارض بابل فلما عبر الفرات الی
 الجانب الاخری فانه لاجل ذلك اول الوقت وقت له الشمس لے منعهما فی اول الوقت و صلی باصحابه صلوة العصر
 و لاجل ان یقصد ان الشمس غابت و دخل النیل فخرج وقت العصر الکلیة و ما صلی الفریضه لان هذا من مقتضا
 جعل بعصمة لانه ینکون مخلو بالواجب المصنوع علیه و هذا لا یقوله من عرف امامته و اعتقد عصمته انقی حال غیر
 مکرر که گفته که در شهر سنی که غذایه ناز شد مردان و بانعلت تا خوش داشت که از او در زمین بابل حضرت امیر مومنان ع
 وقتی که از نه فرات نسبت غایت آن گذشت و بانعلت نماز عصر از اول وقت وقت گذشت خداوند و دودا قنبر البکان
 اول وقت عصر را و فرمود و ان حضرت باصحاب نماز عصر را ادا نمود و جایز نیست که کسی قنفا کند که شمس غایت و شب حاضر شد
 و وقت عصر با کلتیه گذشت بر جالی که حضرت علی ع و مکرر نماز عصر نشسته چه اعتقاد باین جمع نموده و با علم بعصمت امیر المومنین ع

۱۵۰
 زیرا که لازم نیست که آنحضرت عجل الله فرجه عنهما از خلل به موجب مقتضای کلام باقی بماند و عیسیٰ آنحضرت قایل باین نبود و در نفس
 اشکال نماز احوال است یکی اینکه مراد از غیبت افتاب یا غروب آن جنبه بیرون و چهار مرتبه که در کورست در اجابت
 معنی غیبت نیست بلکه مقصود از آنکه در غیبت افتاب از حد وقت فضیلت عصر هر چند که وقت ادای آن در قیام
 پس از غیبت نماز مشایخ خواهد بود و چنانچه در من قتل قتیله و قله سلیله گفته شده دیگر اسکندر مراد از غروب افتاب
 معنی غیبت است و ترک واجب مضیق در باره چنین کسی معصیت نیست باعتبار این که میدانند که افتاب بدعا و اور و شود
 و انوار چو در سر کرد و دیگر آنکه صاحب کار را انوار در رد این اشکال گفته اند استبعاد فی آن یکون من خصا
 علیهم بعد جواز الصلوة فی تلك الاراضي مطلقا و جوازها خیریم للصلوة عن الوقت لذلك مطلقا و اذا
 علموا انهم یلعون و یرجع الشمس لهم و الحاصل ان النبی صلی الله علیه و آله با نه یرد علیه الشمس و امره
 بان یصلوا لیطهر منه تلك المعجزة انتهى و سید و لفظی در شرح قصیده امیر علی بن محمد حمیرا
 گفته اند که حضرت علی عجل الله فرجه عنهما نماز عصر را در میان سغیمه ممکن است که معنی تاخیر آن از جمله بیان فضیلت و بمعنی تاخیر آن
 ادایا باشد یا نیست باینکه بعد از آن سغیمه است از آن که در وقت ادای آن عذر شرعی باشد
 یا از آنکه در وقت ادای آن و ایضا بدیهه حضرت امیر است که نماز عصر کرده باشد و در وقت ادای آن فضیلت
 نماز بر حال قیام و اظهار کرامت آن امام قدس باشد اما ترک نماز عصر در میان بل سبب بدین معنی تاخیر آن از
 وقت فضیلت باشد و در رد احتمال این که معنی تاخیر از وقت ادایا باشد گفته اند که من ادعی ان الصلوة فانه
 بان تقضي جميع وقتها اما الشاغلة بتعبیر عسکر اولا ان بابل امض خفف لا يجوز للصلوة علیها قد
 ابطال لان الشغل بتعبیر العسکر لا یكون عذرا فی فوت صلوة فريضة وان اياي المؤمنين اجل قدرا
 و الحن فینا من ان یكون ذلك عذرا له فی فوت صلوة فريضة و اما اصل الحنف فانما تلو الصلوة فيها مع
 الاختیار فاذا لم یکن المصلی یقبله فیکفی غیرها و خاف فوت الوقت وجب ان یصلی فيها و نزل الکلام
 انتهى و بنابر آنچه از صاحب سجی نقل شد کلام سید رحمه الله خالی از اشکال نیست چه ممکن است که نماز در ارض خفف
 در آن امام قدس حرام باشد و وقتی که دانند که بدعا و اور و کس در خارج آن ارض میشود سبب بدین معنی
 بر حکایت رد محمد و شبهه که کورسخت و بدفع آنها بر دخته است اینست که حکایت رد کس با احوال
 ارباب نیست جمع میشود چه بنابر خیال این اشقی تقسیم اوضاع در افلاک و فلکیات محال است خلاصه
 سید رحمه الله که اینست که با دانه صحیحی شرعی قطع نمیشود که حرکت افلاک و فلکیات نه اختیار است بر آنها

۱۰۰

[illegible]

12

[illegible]

در شان او و چون مخلفان انوم اور البسید و بعضی از آنها بقریبات و رینتی بی کور و مواضع آنها در وقت
در مقام روم لا اختصار بهما لغت نقیب رملو اصل شصت و شصت **فکرة من عوده**
نارح گفته اند که امانت که بمقتضای موضوع متوازه حق و تقبی علی حکم بود و انما نقایح ایمان از از این
موند و ابو بکر و عمر و عثمان بنی با حق خلق و فرمان فرما بودند و جابجه مرویت که کسی از آن در غفای رسید که ما میدیم
که کسی را که رسول خدا است و دست میزدند و نیز او را شتر دو دست میدادند و بگو که کشتن کسیت ابوذر انار کشته
علی ع کرد و گفت که هذا الشیخ المظلم المصطفی هذا حق یعنی انکه حضرت رسول ص و او را بسیار دوست داشت
و اینست از این که خود شستم که در کشته و جوشیده است و غیر گوید که سایه مراد از حق در مقام خواننده
در غیر اینست و با الحق علی الباطل گفته اند و ممنوع بودن آن اعتبار این شد که عمل آن کاتبی نمی نمودند
و از جمله حکمت آن آنکه را که دلیل امانت علی بود تا ولایت نمودند و جابجه بعضی از آنها اند که است و شرح اند
فهرست مزبور است وضع آنها و یاد که مراد حق اینی حضرت علی ع باشد و ممنوع شدن و از امانت و امانم آن
خبر است که از نهایت شدت استغنی است که از او و تقبیر از امیر المومنین محی طینی باشد بر مثل حدیثی که صاحب
النواری حضرت صادق ع را روایت کرده و مخفی است که یکی از مخفی از آنحضرت احوال در بگو و مراد رسول الله
آنحضرت بعنوان تنبیه و توبه و جواب بود که هاما امان عکلافان قاسطان کانا علی الحق و مانا علی
فعلها ما جهه الله و القیمة پس هر مردم متفرق شدند و در از غلصین بعرض آنحضرت رسیدند که تعجب
از آنکه در آن اند و شکی گفتند آنحضرت فرمود که ایسان و امام و دو پیشوای اهل کشتن اند و موافقا القول
و جعلنا منهم ائمة یدعون الی الله و قاسط معنی ظالم است مطابقا القول کما و اما القاسطون کما
لی هم خطبا و عار لند با میفر که از حق برشته اند کما فی قوله تعالى و الذین کفروا بربهم یعدلون و در آن
حق علی بن ابیطالب است که ایشان را تسلط بر او بودند و بر دشمنی او و قاتل نمودند و مراد بر حضرت خدا حضرت
که رحمة للعالمین بود و در روز قیامت ایشان را محبت خواهد فرمود و ایضا حدیث نبوی ص که عامه و خاصه
بجنت آن بهین معنوی است چنانچه علامه نقل کرده که احمد بن موسی بن مردویه از جمهور علمه کند و طریقی
کرده از عایشه که حضرت پیغمبر ص فرمود که الحق مع علی و علینا مع الحق ان یصترقا حق بود علی الحق
حاصل می شد که علی ع هرگز از هم جدا نمی شوند و وقتی که با یکدیگر کجاست حضرت پیغمبر ص برسد و فضل بن روزبهان
بعد از آنکه در صحت سند این روایت فرستیدیم نمود و گفته که شکی نیست در صحیح بودن آن علی است بلکه آن

در جابجه

در بیان امانت

در بیان امانت

این بر حقیقت خلفا و ثلث نیز می باشد اعتبار بر آنکه علی ع متابعت و متابعت این پیغمبر بود و اینها دلیل حقیقت خلفا
بود و اما جمعی که مخفی گفت علی ع را کردند پس تیارا اعتقاد نیست که حق بجا نیست بود و این را باطل بود و این حق
ان راست بکلیات جنگ ایشان و معویه و امثال آنها و قاضی نور الله مرقد و گفته که ظاهر اینست مقتضی عصمت
و تقبی علی ع است و وجوب اقتدار آن امام بهام بن بر سیکه جاز نیست که پیغمبر ص مطلقا حکم بکفایت کسی کند که او را
و حق از وجود انبیا و تبار و حروف و غیرین بر خورد و معجزات و قوت و شری از جواز باشد در جابجه و در عصمت از
چنین کسی می سوزم که نسبت به هر کس عصمت او ظاهر است امانت که از لوازم آنست نیز ثابت و با وجود نبوت
چنین کس را امانت مخفی نیست و از درجه عصمت با ساقط است آنچه فضل گفته که متابعت و متابعت علی بر حقیقت خلفا
ند و دلیل بر اینست در وقتی تمام است که متابعت جبری و از راه ممانعت ظاهر نیست و منظور از نصیحت خلفا و ترک کجاست
و جلالت ایشان سنده ترفیه حال سلیم و انتظام امور دین الحق خلافت انقی از جمله اولی که متابعت حضرت ع
با خلفا و ثلث از راه منظر اربعه حکایت معویه است که پیغمبر ص را نوشت که گفت بقا و ابقا و ابقا و ابقا
جابجه بیان شد در اصل عصمت چهارم عمل شصت و شصت **فکرة من عوده**
این فقره در نسخ شاری قبل از حلال هر چه مذکور شده اما شاری در توجیه آن خبر نوشته و فقیر گوید که کذب
کاف و سکون الی کذب و فتنه کاف و کذب و الی مصدر باب خبر است یعنی دروغ گفتن و در اینجا معنی مصدر و معنی
خبر کاذب می تواند بود و در معنی کذب خبر حد قول است که بر اینند که کذب عبارت از مخفی گفت واقع و
صدق آن عبارت از مطابقت واقع و نظام گفته که اول عبارت از موافقت عقاید و بنا برین قول است
میان صدق و کذب نیست با خطا گفته که کذب خبر عبارت از مخفی گفت واقع و عقاید و صدق آن عبارت
از موافقت هر دو پس واسطه میان صدق و کذب سبب و جابجه کلام مجنون را از انقبیل میداند و چون
احوال منافقان ظاهر است صدق و کذب به یک از اینها اند و تعیین معنی واقعی آن ضرورت در بیان
قلی طلبه من اراده من المظان و کسوه بدل الی کذب و کلام و کذب معنی معلوم با تفصیل است و کذب
بنیان کردن عیب و خبر و فعل مجرد آن از باب ضرب و عیب معنی است که صاحب مجمع البحرین گفته که کذب الباطل
کتم عیب السیئة و یقال ایضا کتم السیئة و کتم السیئة الی السیئة و کتم السیئة الی السیئة و کتم السیئة الی السیئة
کثیر باشد چنانچه در غلقت الابواب قطعت الایوار کفایت شده و بالجمله این فقره را راست است بلکه منافقان
دروغ بسیار می گفتند و بتسلط عیون آنها را می گفتند چنانچه میان جمهور است مشهور از جمله در باب

۱۸

در بیان امانت

در بیان امانت

در بیان امانت

برای بعد از آنکه ابو بکر این امر را گفت عمرو بن عبد الوهب سید بن عبد الوهب در خانه بود حضرت علی بن ابی طالب
 بختیاری می آمد آن رختند انتی بختیاری کلام القانی نو را اندر مرقده و فقر گوید که این را می بیند در رخ
 نج البکریه معترف است با یکدیگر و توفیق جمع نقل نص بر او است حضرت علی ع را در دوا و بختیاری که آن عمر هو
 الذي ولها الاموال بکرو قام فيه حق وقع في صدر المقداد وكسر سيف الزبير وكان قد اشهر سيفه عليهم
 ولقد اتى ابا بكر لمصعد المنبر فاطمنا عشر رجلا ستة من المهاجرين وستة من الانصاف فانكروا على ابي بكر
 في فعله وقيامه مقام رسول الله وروى الحديث في حق علي ع وجوب الخلافة للمسلمين حوا من المقرب علي
 من رسول الله حتى ان ابا بكر الخ على المنبر ولم يرد جوابا فقام عمر و قال يا ابا بكر انك لا تستطيع ان ترو
 جوابا فقامت نفسك هذا المقام وانزل من المنبر وجاء في الاسبوع الثاني ومع معاوية بن جندب فاجل جوارح
 خالد بن الوليد كان كاشاهي سيقم حتى دخل المسجد علي جالس في نفر من اصحابه فقال عمر والله يا ابا بكر
 اني قد جئتكم بامر من الله الذي يحكم بيننا منكم بالذي حكم بيننا منكم فقال عمر يا ابا بكر انك لا
 رسول الله قال بينا جدي في قرية عدي جالس في مسجد ابي اذ وقع عليه طائفة من كل رجل من اهل الناد
 تريد قتله ولا شك انكم هم فاولي اية عمر بالسيف فجد به علي حتى جلد به لاجل وقال يا ابا بكر انك لا
 ابا سياتكم هتدونا وبعثكم نكاثرونا والله لو لا كتاب من الله سبق وعهد من رسول الله لانيتمكم
 اينا اقل عددا واضعنا صا وقال اصحابه تفوقوا انتي فحصل من امر عمر ركر متهيد كروا بكتار خلافت را بر
 اب بكر و در آن بجزایر آباد که افتاد در سینه مقدار و شش شیر زهر را بر حالی که او متشکیر می بود بر انداختن خدا
 و لهند او را ابو بکر را لا رفت بر بن حضرت عمر را بر خاستند و از ده مرد که شش نفر از مهاجرین بودند و شش نفر
 از انصار و انصار کردند بکرا را بر بر بکری فاق شارب و بکری نمودند و صاعقه را که در حق علی ع کشیده بودند تا یکدیگر ابو بکر
 عجز گشت و جواب بر زبان نشکست پس عمر او را شتم داد و گفت کایا بر بدید بیا و هرگاه جواب بر را استقام
 عمر او را بقتل با میفتد و ابو بکر را از تنب فرود آورد و از بخت سخت و خجالت فارغ کرد و در وقت دوم مسجد
 آمد بر حالی که صد نفر با او در جیل و صد دیگر با خالد بن ولید بودند که همه ایشان شش نفر کشیده و در غلافها کشیده
 مسجد عمر را نمودند و این وقتی بود که حضرت علی ع را ترغیف و ترغیب بدان مسجد با خند نفرمود و از اصحاب سب و عتاب
 پس گفت عمر شقی که ان اصحاب علی ع را کشیدند که از شما امروز بخور که سخن کرد و بر روز هر یک که از شما در است
 چشمه را و یکم با منفر که بر سر از بدن صلیبیم پس بر خاست سلمان فادی گفت که شنیدم از حضرت علی ع

اینکه ابو بکر را از تنب فرود آورد و از بخت سخت و خجالت فارغ کرد و در وقت دوم مسجد آمد بر حالی که صد نفر با او در جیل و صد دیگر با خالد بن ولید بودند که همه ایشان شش نفر کشیده و در غلافها کشیده

که خبر داد که در وقتی که دوستان بر زمین و سبب رویده می نشستند در سجدت ناچار بر او طایفه ای می کشیدند
 و از او کشیدند و کشیدند و کشیدند که تمام آن کشیدند پس عمر شش نفر که همان معترف حضرت علی ع را از آن زد و در روز
 زد و زد که ای سهر گنیر که شمشیر مهاد و شش جسته بود با شش نفر از خود بر سر مار و جمعیت فقر و بختیاری
 بر ما عجز اگر از نبود آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و بهر مدتی که می گذشت از این گذشته بر سر سینه می کشید
 که دامان ما و شما گنیم که عجز و ضعف است از جهته ما و بر سر سینه می کشید که دید و فرمود که متفرق شوید و در حال
 منبر گفت در هر یک شصت نفر از اصحاب که بر سر او زدند الله شوات بودم انما عاد الفارغ من اب و لغز و بر
 ابر و دومی و طریق دفع آنها را گمان بنموده و بهر مدتی که می کشیدند اهل سنت را و انی و جملهم مذکور
 و نواز آن که محتاج به غیر در میان یکی آنکه اگر نفوس مذکوره موجود بود و افاده علم کینه با سکر و لا بد از آن حق
 مناد القوا و حال آنکه افاده علم نکرد و امام خراز را بر راجع سوگند بخدا و ایمان مذکور که شش نفوس که افاده علم کردند
 مذکور و فضل التطلع و جواب از این شش نفر که عدم افاده علم نظر شما بنابر دو وجه است اول آنکه سابقا اند
 شد با که علم حاصل نتواند بود که نظری باشد همچنانکه تواند بود که ضرری باشد و بیانش است که کلام باشد که عددنا
 بجز و بصیرت نقل نوعی باشد که احکام و مواضع بالبدیهه مستغنی باشد و لهند ا حاجت نظر و نامش باشد مانند
 علم سلمان نایب و کما باشد که در چند باشد بلکه نفی احتمال و اطوار موقوف بر نظر و نامش در احوال فایده من حجت
 نباعد البلدان و تباین الاوطان و امثال ذلك كما فيما نحن فيه پس تواند بود که بشان اگر ملا حلیه احوال فایده
 این نفوس از علما و متفکران امامیه و مخالفان کشته و شش مصنفات ایشان کینه شکستید و تحت این نفوس و خرم
 کن میباید احتمال و نفوس میان فایده حرم حرم آنکه شش نفر هستند که افاده علم در خبر متواتر است و طاعت نایب
 علی الشریط المعبود و جملهم ذین سامعین از اعتقاد و حرم نفیض معنوی خبر اگر چه معین حازم نفیض آن باشند
 البته افاده علم نتواند کرد و چنانکه در جمیع مسائل نظریه برائیه بر طریقی است بقتل و طلب حجت و امثال این بختیاری است که
 طایفه را متساوی است بر طرفی خلافی که داند نبوی که اگر نفیض و زبیده بر او بی شود بلا نامش و توقف و بصیرت
 حق تواند بود و بعد از آن ممل و ملا حظ در نفوس مذکور و احوال فایده این شش نفر که مصنفات کلام انبیا و کتب نایب
 بر او بود و علم حاصل کرد و اگر چه کینه و بایش شریط علما به سوگند که خراز را بر یاد کرده اضا فایده از ابا و بنیام و
 فان یوم که البته علم حاصل شود و حق ظاهر کرد و بشبیه و اما اگر نفیض بر علی ع موجود و متواتر بود بر این شش نفر
 حق و سزا و میباید و طلب حق میفرمود و جایز بود ادرا که تعداد از آن کشیدیم با معنی که شش نفر ع

بر این شش نفر متواتر بود و ملا حظ در نفوس مذکور و احوال فایده این شش نفر که مصنفات کلام انبیا و کتب نایب

نقل من بعد این بود که گفتند من بعد از آنکه در آن شهر بودیم و در آن روز که...

کتابت شد...

سکه طایفه...

کمی و اندر دی که اهل بیت را بر سر پندش باید در بنویسند و در آن روز که...

کتابت شد...



بنیاد محقق طباطبائی

کتابت شد...

که هر که رؤسای مهابرجین و الفاراجایکند بر امانت او و در امانت او بگرفت و در تحقیق شده و قسم اول شده و اینرا فقه الزام
 بر رسول خدا ص و در سقیفه بعد از وصیت جمیع سب از مهابرجین و الفار که در مکان حاضر بوده اند بجا می آید بعد از این وقت
 و شوکت کسی از مهابرجین و الفار یاری اظهار نمی گویند و نخواهد داشت پس مجمع علیه معفو خواهد شد و چون امیرالمؤمنین
 و ابی بنی تم شوقی که سینه حضرت معتمد بودند در شوق حاضر شدند پس اهل تقیفاست که در دند با حضا و حدیث و عباد
 و چون حضرت و امتناع از وصیت و زید پس از آن و سعید و قیس و خویشان او نیز امتناع نمودند پس اهل تقیفا در آن شدند که
 آن اقرار بعت بجهت سوختن است و دیگر و بعد از آن جمیع از مهابرجین که در تقیفا حاضر بودند اظهار می گویند که در آن وقت و موافقت
 اسناد قدس است حدیثی که مرویست در کتاب احتجاج کبری و شمس است که ابوبکر داشت و همه بر آن
 آنها می گذارند و مفسر ترجمه آن نیست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از ابی ابراهیم که مرویست که در آن وقت که بعد از آن
 مردم با ابی بکر معقد گردید هرگاه که بجز من حضرت معتمد بود اظهار می کند و از آنحضرت القباض میدید پس این
 بر خود بزرگ نمرد و با حقو گفت که میباید با آنحضرت بخورد و که در آن وقت این جرات خود را از خاطر خاطرش بگذرد و در
 از آنرا این قباحت که غضب امانت معذرت باید نمود بالجمله غافل بجزیت آنحضرت رسید و سستی نمود
 با آنحضرت گردید و بعضی رسانید که قسم بخدا که اینکار بجهت من نبود و نفس من غریبی من و آن من و بر من سستی
 طابق معذرت می نمود و این است که گفت که چرا تو بجزایری بر من آنچه را که من سستی آن نیست و اظهار کرد است که من
 و بنظر حضرت زینب بگری پس حضرت معتمد فرمود که چه چیز تو را بر این کار واداشت هرگاه که من تو را عیب ندانم
 و در بعضی آن نبود و در ترتیبم بر انجام آن برخودت اعتما و عینودی ابوبکر گفت حدیثی از حضرت رسول خدا ص است که
 ان الله لا یجمع امتی علی ضلالتی فخر خداوند که هر که ای اتفاق کنند و من چون جمیع است و ایدیم تابع
 و اگر می دانستم که یک کس از ایشان تخلف میکنند هرگز باینکه در غرضم حضرت معتمد فرمود که ای یک کس از حدیثی که
 ان الله لا یجمع امتی من از امت بودم بانه ابوبکر گفت علی آنحضرت فرمود که هیچکس جمع که امتناع از وصیت
 نمودند و این سلسله عمار و ابوذر و عتبه و سعد بن عقیل و در فقا و از الفار بودند ابوبکر گفت که همه ایشان
 انماست بودند آنحضرت فرمود که پس چگونه احتجاج بجزیت منی بر من نمودند و سستی و حال آنکه اینم مردم که
 جمله حاضر می بود و تخلف از این جمیع نمودند باینکه امت را در باره این طغیان و محبت ایشان رحمت رسول
 غیر خفیت ابوبکر گفت که ندانم که ایشان تخلف کردند مگر بعد از آنکه خلافت خود را می یافت و بعد از آنکه

و اینها می گذارند و مفسر ترجمه آن نیست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از ابی ابراهیم که مرویست که در آن وقت که بعد از آن

و اینها می گذارند و مفسر ترجمه آن نیست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از ابی ابراهیم که مرویست که در آن وقت که بعد از آن

و این برادر مردم ازین پس روبرو خواهند رفت و عمارت ایشان را اگر اجابت ایشان کنم بر دین کم مشقت نخواهد بود
 و اینها دارند و راست ازین است که مردم بر بنحو زند و بعد از اسلام کافر شوند و در ستم این را که توبه توبه توبه ازین پس
 و اینها دارند و ادبای ایشان از محض و فتن پس عباد فرمود که اگر چه نیست لیکن خبره را از کسی که مباشرت نماید
 بنویسد که خبره را و از آن بنویسد ابوبکر گفت بنصرت و وفا و دفع انداخته و محابا و حسن است و اظهار عدل و علم
 باینکه بخت و فصل خطا نباید در دین و یکی از بخت در اینجا و بقا و گرفتن حق مظلوم از ظالم و برادر و برادر
 پس از آن ابوبکر ساکت گردید پس فرمود حضرت معتمد که و السابغ و القراة یعنی استحقاق امت بهم میرسد
 باینکه نوگویی و سستی و اسلام و خویشی بر رسول امام علیه السلام پس ابوبکر گفت و السابغ و القراة بعد از آن حضرت معتمد
 فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد بگو که آیا اینها را از خود می یابی یا در من ابوبکر گفت در تو ایراد نیست حضرت
 از ستم میدهم ترا بچند ایراد که من اطاعت رسول خدا کردم قبل از مردن مسلمانان یا تو گفت تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند
 ایراد بود صاحب اعلام می گویم و جمع اعظم اهل امت سبوره برایت یا تو گفت تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که در ستم
 می دانم حق در روز غار من کردم یا تو گفت تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که من سستی شدم معتمد بر طاعت
 عذر خرم یا تو گفت تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که ابی ابراهیم است و لایقی که با ولایت خدا و رسول و ائمه و اهل بیت
 که بنور کسیت شدن است نازل شد یا برای تو گفت یا تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که ابی ابراهیم است و ولایت رسول
 خدا و اهل بیت موسی بنویس یا برای تو گفت یا تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که با من با اهل و فرزندان من صحبت
 حضرت خاتم النبیین بر ما باینکه سستی کردی یا تو گفت یا تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که ابی ابراهیم است و ولایت رسول
 اهل البیت بر من و اهل و فرزندان من نازل شد یا برای تو گفت یا تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که ابی ابراهیم است و ولایت رسول
 انانی که ستم می دهم در زیر کسا و حق فرمود باینکه تطیبات ایشان را دعا نمود که اللهم هؤلاء اهل البیت لا اله الا الله یا تو
 گفت تو اهل و فرزندان تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که من معتمد و انی یوفون بالله و یحافظون یوما کانت
 شرف مستطیوا یا تو گفت تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که تو کسی که بر کوه سبزه نشاند و سبزه را بر او انداخته و غر
 که دارد و بعد از آن باند که فاصد غر و میخورد یا من گفت تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که تو را از لا سیف الا فوالفقا
 و لا یحیی الا فی اناس من اناس او ستم می دهم یا من گفت تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که تو کسی که ستم می دهم یا تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند
 ایراد و سستی ستم می دهم یا برای او یا من گفت تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که تو کسی که دفع اند و در ستم می دهم یا تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند
 بخت من و عباد و یا من گفت تو فرمود که ستم میدهم ترا بچند ایراد که من کسی که با کوزه کرده است و خدا از سفاح و زنا از زمان

آمدن تا بدین سخن رسول خدا که بر دهن آمد من که محمد مصطفی نام تو ای پسر من از لکاح نه از زواج از زمان آن دم تا بعد از آن
گفت فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از جمله صحابه ببارد و از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
فرمود گفت که این تزدیج از جانب خود با تو گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
رسول خدا و در کل کل محمد مصطفی اند و آنحضرت فرمود در آن انبیا که آنها اند اقایان و جوانان جهان و بدین
بهر است از انبیا با تو گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
روایت رضوان شنافت با برادر من گفت برادر تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
دو مویها بود کردن بوعده او با تو گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
نزد او بود و از خردی که انداخته اند که ای خرداوند علیا کی را که بجز بتر خلافت نه دهن و نزد تو بعد از من من بکس نماند
باین تاریخ بر این پس که نزد او نیاید غیر من با تو گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
نقل ناکشید فاطمین و عقیقین و طه و یونس و ایل قرآن با تو گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
رسول خدا بعد از قضا و فصل الخطاب بقول خود گفت علی اقصی که با تو گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
بغیر من اصحاب خود را فرمود که سلام کنند بر او و بایم المؤمنین بودن در زمان حیات خودش با تو گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
بخدا که تویی که پستی خدای نسبت رسول خدا بر او بود و باین گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
که در وقت استیلاج دنیا رتبه خطا کرد و جبرئیل خبر تو فرمود و خست میباید کردی حضرت سید عالم و اولاد او را باین
درین وقت ابوبکر که بر کرد و گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
و اینها خانه کعبه را گفتند شکست را نهادند خست و فرق و قدسی من جهان بلند کردید که اگر میخواستیم با طواف آن
میخواستیم که بیدار من گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
در دنیا و آخرت باین گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
در وقتی که امر بستان جیغ ابواب اهل بیت و اصحاب بنویس و حلال کرد در مسجد بر این تو آنچه خداوند معبود برای منم خلا
فرمود باین گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و
بجا آورد در وقتی که غنای فرمود قومی خدا بقرآن که اشفقتهم ان تقدوا باین بدی چونکم صدقات باین
گفت تو فرمود قسم میدهم ترا بخدا که منم کسی که بغیر من از آنست ببار نمود و دختر خود را بکشتن فاطمه را زد و

و زیادتی داشت بسلام بر این با من گفت تو حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بپوسته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منافقی را که نزد خدا و رسول حضور خود کشید و نزد ابوبکر مذکور شد و او را بجا حبس نمود آن امام قریب بعید
هر یک از آنها معترف میکرد پس فرمود حضرت امیر المؤمنین که با آنچه مذکور شد و مثل آن بهم میرسد تحقیق است
بر مردمان و قیام بامور است بفرمود از زمان علیه السلام صلوات الله علیه پس هر چه فرمود کرد و در این باب که از خدا و رسول
و این است که حال آنکه تو میباید از محتاج اهل این دین را نداری پس ابوبکر گفت معذورم که در کرب و زاری و گفت
ای اباجس دست گشتی مهلت ده مرا تا امر و ز فکر کنی که در آنچه من گفتم از تو شنیدم آنحضرت فرمود
مهلت دادم پس ابوبکر بر پشت در حالی که در آن روز خوشدل بود و ناگه اطمینان را بیکایکیت بکسر نمود و چون خبر باز کرد
فرمود که ابوبکر با علی غم خلوت کند و بتر و دافند و ابوبکر در پشت حضرت سید عالم در خواب دید و در خدمت
آنحضرت ایستاد و سلام داد آنحضرت از او رو کرد و نهید پس پیش رو آنحضرت رفت سلام گفت باز آنحضرت از او
اعراض کرد پس ابوبکر گفت ای رسول خدا آیا خدمتی فرمودی که من بکدام آنحضرت فرمود که چگونه سلام ترا بر او بگویم
آنکه تحقیق دشمنی کردی با کسی که خدا او را دوست داشت و رسول او را بهمت بر موالات او کفایت حق را بر کردن
باین آن ابوبکر رسید که اهل آن گیت آنحضرت فرمود کسی است که با تو عتبار کند و او تهنی علیه است پس
بعضی باین در آنجی که برگردن بیدم حق را بر او ای رسول خدا بعد از آن ندید آنحضرت را پس چون رسید
خود را بخداست حضرت امیر را بید و گشت خاک ای اباجس گشت دست خود را تا با تو بعت کنم که من چنین چنین
خواب دیدم پس آنحضرت دست مبارک خود را کشود و ابوبکر را دوست نمود و منقلب باین را با آنحضرت تسلیم فرمود پس
ابوبکر گفت سجد میروم و آنچه را که در خواب دیدم و کردم برای مردم گفت میگویم و خود را از این کار برکنار
میروم و انجلافت و وصایا را بگویم که از من پس حضرت علی عقیقین او نمود و ابوبکر از خدمت آنحضرت جدا
ارحالی که بکشت متغیر بود و نفس بدین سید بنمود و در خلال اینان رخورد با و عمر حرام او گفت که چه
عالت ترا از خلیفه رسول خدا پس هر دو را ابوبکر مرد و و مجموع آنچه در خواب دیدم و آنچه را که شنیده بودم گفت قسم
میدهم ترا خلیفه ای که بسجده بازی بخوری و اعتماد بکنی چنین است این سخن اولی که از اینان می
مندی پس بکشته و سوزان نمودن و قتی که ابوبکر پشیمان شد از عهد و وعده که کرده بود امام عا فرمود که حضرت علی علیه السلام
بنا بر وعده خود سجد آمد و بیکس از اینها گفت را ندید و از این تخلف خبر بجای بکشتن پس نزد قبر حضرت سید
نشست و زیارت علی بن خطاب را اول داشت و گفت آن بدینا و علیه اللعنه الی یوم المماد که یا علی و در آن روز که

و این است که

